



سُورَةُ الْأَنْبِيَاءِ  
آياتها

۱۱۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿١﴾  
 مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ  
 يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأَ النُّجُومَ الَّذِينَ ظَلَمُوا  
 هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَآتَمَّ  
 تُبْصِرُونَ ﴿٣﴾ قُلْ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ  
 وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٤﴾ بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ  
 افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ  
 ﴿٥﴾ مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرِيْبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ  
 ﴿٦﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ  
 الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧﴾ وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا  
 لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ﴿٨﴾ ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ  
 الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ﴿٩﴾  
 لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠﴾

سورهی انبیاء (در مگه نازل شده است)

به نام خداوند بخشندهی مهربان  
 (روز) حساب مردم، به آنان بسیار نزدیک  
 شده است؛ حال آن که آنان در غفلتی  
 (بزرگ، از توجه به آن) روی گردانده اند.  
 ۱ هیچ سخن تازه‌ای از جانب پروردگارشان  
 برایشان نمی‌آید، مگر این که آن را می‌شنوند؛  
 در حالی که مشغول بازی هستند و دل‌هایشان  
 سرگرم (دنیا) است. ستم‌کاران، این صحبت  
 خصوصی را (از دیگران) پنهان کردند(؛)  
 «آیا این (محمد)، جز بشری مانند شماست؟  
 آیا آگاهانه سراغ جادو می‌روید (و آن را  
 می‌پذیرید)؟» ۲ و ۳ (پیامبر به آنان) گفت:  
 «پروردگار من، از هر سخنی در آسمان و  
 زمین آگاه است، و اوست که بسیار شنوا و  
 داناست.» ۴ نکته‌ی دیگر این که (مشرکان)  
 گفتند: «(قرآن، محصول) خواب‌های  
 پریشان(محمد) است؛ بلکه آن را از  
 خود بافته؛ بلکه او یک شاعر است. (اگر

راست می‌گوید)، باید همان‌طور که پیامبران گذشته، (همراه با معجزه‌ای) فرستاده شدند، (او نیز) معجزه‌ای  
 برایمان بیاورد.» ۵ پیش از آنان (نیز، مردم) هیچ شهری که نابودشان کردیم، (با دیدن معجزه) ایمان نیاوردند.  
 آیا اینان ایمان می‌آورند؟! ۶ پیش از تو (نیز) فقط مردانی را فرستادیم که به آنان وحی می‌کردیم (و هیچ‌یک  
 فرشته نبودند). بنابراین، اگر نمی‌دانید، این نکته را از دانشمندان کتب آسمانی (به‌ویژه تورات) بپرسید. ۷ ما  
 آنان را پیکرهایی قرار ندادیم که غذا نمی‌خورند (و زنده می‌مانند)، و جاودانه (هم) نبودند. ۸ آنگاه به وعده‌ای  
 که به آنان داده بودیم، وفا کردیم و آنان و هر کس را خواستیم، نجات دادیم، و اسراف‌کاران را نابود کردیم.  
 ۹ به‌راستی بر شما کتابی (عظیم‌الشان) نازل کردیم که در آن، سخنی ویژه (و در شأن) شماست. آیا عقل خود  
 را به کار نمی‌گیرید؟ ۱۰

## معنای نزدیک بودن قیامت

در باب معنای نزدیک شدن حساب و قیامت، نظریات مختلفی طرح شده است:

۱. منظور این است که باقی‌مانده‌ی دنیا، در برابر آنچه گذشته، کم است، و برای همین، رستاخیز نزدیک است (نزدیک نسبی)؛ به ویژه این که پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با نشان دادن دو انگشت سیاه و وسطی فرموده‌اند: «بعثت من و روز قیامت، مانند این دو انگشت است.» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۹۶).
۲. این تعبیر، متعلق به ویژه‌ی رستاخیز است. در ضرب‌المثل معروف عرب می‌خوانیم: هر چه قطعاً می‌آید، نزدیک است. در عین حال، این دو تفسیر، با هم منافات ندارند، و ممکن است آیه، اشاره به هر دو نکته باشد (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۵۳).
۳. برخی نیز این احتمال را داده‌اند که «حساب» در اینجا اشاره به «قیامت صغری» یعنی مرگ باشد؛ زیرا هنگام مرگ نیز قسمتی از محاسبه و جزای اعمال به انسان می‌رسد (تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۴۳۰۷).

البته می‌توان میان همه‌ی نظریات به نوعی جمع کرد. از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام پرسیدند: نزدیک چیست و نزدیک‌تر چیست؟ فرمود: «هر چه آینده است، نزدیک است، و مرگ از همه نزدیک‌تر است.» (اطیب‌البیان، ج ۹، ص ۱۳۴). در حدیثی منسوب به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «چون پسر آدم بمیرد، قیامتش برپا می‌شود.» (الجامع الصحیح للسنن و المسانید، ج ۲، ص ۹۳۲)

آگاهی انسان از حساب و سرنوشت خود، بهترین وسیله‌ی هدایت اوست. در حدیث آمده است که «مرگ، بهترین واعظ است.»؛ زیرا مرگ، مهمان بدون دعوت است و در هر لحظه‌ای که بخواهد، بدون قرار قبلی به دیدار ما می‌آید. پس انسان باید همواره چشم به راه مرگ باشد، و کسانی که می‌پندارند که روز قیامت دور است، در اشتباه‌اند (الجامع الصحیح للسنن و المسانید، ج ۲، ص ۲۳۹)؛ زیرا زمانی که انسان می‌میرد، قیامتش برپا می‌شود. مردم در هنگام مردن بر سه گونه‌اند: گروهی، قبرشان به باغی از باغ‌های بهشت بدل خواهد شد. اینان صالحان‌اند. برخی، قبرشان حفره‌ای از حفره‌های آتش خواهد شد. اینان مجرمان‌اند. واضح است که حساب، به این دو دسته خیلی نزدیک است؛ زیرا میان آن‌ها و حساب، فاصله‌ای جز مرگ نیست؛ مرگی که در هر لحظه ممکن است بیاید. گروه سوم، کسانی هستند که بر حسب بعضی از روایات، تا روز قیامت واگذاشته می‌شوند، و با آن که میان آن‌ها و حسابشان فاصله‌ی بسیاری هست، مرگ، احساس و شعورشان را معدوم می‌کند؛ چنان که گویی مرگ آن‌ها و روز حساب، به هم پیوسته است (تفسیر هدایت، ج ۷، ص ۲۲۲). / ب

## ۱. هشدار؛ قیامت نزدیک است

وقتی آیه‌ی «فرمان خدا (برای مجازات مشرکان و مجرمان) فرا رسیده است. برای آن عجله نکنید.» (نحل/۱) نازل شد، گروهی از منافقین به یکدیگر گفتند: این مرد (پیامبر) می‌پندارد که امر خدا بر مجازات مجرمان و مشرکان آمده است. پس پاره‌ای از کارهایی را که می‌کردید، نکنید تا ببینیم آن امر چیست. و وقتی دیدند چیزی نازل نشد و عذابی نیامد، گفتند پس برای همیشه خاطرتان جمع باشد که عذابی در کار نیست. سپس این آیه‌ی شریف نازل شد که «حساب مردم به آنان نزدیک شده؛ در حالی که در غفلت و روی‌گردان‌اند.» گفتند: این مرد، همان پندار قبلی‌اش را از سر گرفته. و چون دیدند عذابی نیامد، گفتند دیگر مطمئن باشید که عذابی نخواهد آمد. آنگاه این آیه نازل شد: «و اگر مجازاتشان را تا زمان محدودی به تأخیر اندازیم، (از روی استهزا) می‌گویند: چه چیز مانع آن شده است؟! آگاه باشید: آن روز که (عذاب) سراغشان آید، از آن‌ها بازگردانده نخواهد شد (و هیچ قدرتی مانع آن نخواهد بود) و آنچه را که مسخره می‌کردند، دامانشان را می‌گیرد.» (هود/۸) (الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۱۰).

## حساب، انتظار مردم را می‌کشد

مردم به حساب (محاسبه‌ی اعمال توسط خداوند در روز قیامت) نزدیک شده‌اند؛ چون حساب، طالب است و می‌خواهد مردم به آن نزدیک شوند، در حالی که مردم از آن به کلی غافل‌اند.

غرض آیه، یادآوری خود حساب است و نه روز حساب؛ برای این که آنچه مربوط به اعمال بندگان می‌شود، حساب اعمال است، و مردم، مسئول پس دادن حساب اعمال خویش‌اند. البته حکمت نیز اقتضا می‌کند که پروردگارش آن را یادآوری کند و در ذکر (و کتاب) خود، مسئولیت آنان را برایشان شرح دهد. بر مردم هم واجب است که با جدیت هر چه بیشتر به آنچه ذکر می‌گوید، گوش کنند و دل‌های خود را از آن غافل نکنند.

مراد از ناس، جنس جامعه‌ی بشری است و نه خصوص مشرکان. از همین رو، خداوند، حکمی را به کل جامعه‌ی انسانی نسبت داده؛ لکن برخی را که این حکم شامل حالشان نمی‌شود، استثنا کرده است.

غفلت مردم از حساب نیز برای این است که آن‌طور که باید و شاید، حساب را تصور نمی‌کنند، و چون تصویری اثرگذار در دل‌هایشان ندارند، به سبب دل‌دادگی به دنیا، از حساب روی‌گردان شده، به چیزی مشغول می‌شوند که لازمه‌ی مشغولیت به آن، علم داشتن به خلاف تصور صحیح از حساب است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۴۴۳).



وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا  
 آخَرِينَ ﴿١١﴾ فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿١٢﴾  
 لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسْكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ  
 تَسْأَلُونَ ﴿١٣﴾ قَالُوا لِيُؤْيَلِنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿١٤﴾ فَمَا زَلَّتْ تِلْكَ  
 دَعْوَتُهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَمِدِينَ ﴿١٥﴾ وَمَا خَلَقْنَا  
 السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعِيبِينَ ﴿١٦﴾ لَوِ آرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا  
 لَا تَخَذُنَّهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا لَفَاعِلِينَ ﴿١٧﴾ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى  
 الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾  
 وَلَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ  
 عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ  
 لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾ أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ ﴿٢١﴾  
 لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا  
 يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴿٢٣﴾ أَمْ اتَّخَذُوا  
 مِنْ دُونِهِ إِلَهًا قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ  
 مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾

چه بسیار شهرها را در هم شکستیم که (مردمش) ستم‌کار بودند، و پس از آنان، افراد دیگری را پدید آوردیم. ۱۱ هنگامی که عذاب ما را احساس کردند، ناگهان به سرعت از آن می‌گریختند. ۱۲ (به آنان گفته می‌شود) نگریزید و به سوی آنچه با آن عیاشی و خوش‌گذرانی می‌کردید و (به سوی) خانه‌هایتان (که به آن افتخار می‌کردید،) بازگردید؛ شاید (از آنچه اتفاق افتاده،) سؤال شوید. ۱۳ گفتند: «وای بر ما! ما ستم‌کار بودیم.» ۱۴ بنابراین همواره سخن‌شان این بود؛ تا این که آنان را (مانند کاشته‌ای) دروشده و (آتشی) خاموش قرار دادیم. ۱۵ (آری،) آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو قرار دارد، به بازی نیافریدیم. ۱۶ اگر می‌خواستیم (چیزی را) سرگرمی برای خود انتخاب کنیم، چنانچه (بر فرض محال،) کننده‌ی این کار بودیم، حتماً آن را (امری) از ذات خود قرار می‌دادیم؛ (نه از مخلوقات که از ذات ما خارج هستند). ۱۷ (نه؛ آفرینش، از روی بازی نیست؛) بلکه

(هدف‌دار است، و در این برترین نظام) به وسیله‌ی حق، (چنان) بر سر باطل می‌کوبیم که به مغز سرش می‌رسد و می‌شکند و ناگاه (در اوج قدرت) نابود می‌شود. وای بر شما به سبب توصیف‌های (ناشایست) شما (برای خدا)! ۱۸ هر که (و هر چه) در آسمان‌ها و زمین است، تنها برای اوست، و کسانی که در پیشگاه او حاضرند، از روی تکبر، از عبادت او خودداری نمی‌کنند و به هیچ وجه خسته نمی‌شوند. ۱۹ شب و روز، بی آن که سستی نشان دهند، (خدا را از هر عیب و نقصی) پاک و منزّه می‌شمارند. ۲۰ آیا (مشرکان) از (میان موجودات) زمین، خدایانی انتخاب کرده‌اند که آنان مردگان را زنده می‌کنند؟ ۲۱ اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز «الله» بود، حتماً آن دو تباه می‌شدند. بنابراین، خدا را که مالک و صاحب‌اختیار تخت فرمان‌روایی و سلطنت است، از توصیف‌های (ناشایست) آنان کاملاً پاک و منزّه شمارید. ۲۲ (خداوند) در مورد کارهایش بازخواست نمی‌شود؛ و خدایان (دروغین) بازخواست خواهند شد. ۲۳ آیا آنان به جای او خدایانی انتخاب کرده‌اند؟ بگو: دلیل‌تان را بیاورید. این (قرآن)، به همراهان من یادآوری می‌کند، و (کتب آسمانی پیشین نیز) به گذشتگان من یادآوری می‌کرده‌اند (که خدای یکتا، فقط «الله» است؛ ولی بیشتر آنان، حق را نمی‌شناسند؛ پس، (به آن) پشت می‌کنند. ۲۴

۴- عالم خلقت، با همه‌ی نظاماتی که در آن هست، از امتزاج حق و باطل پدید آمده؛ همچنان که خدای متعال، امر خلقت را چنین مَثَل زده است: «خداوند، از آسمان، آبی فرستاد، و از هر درّه و رودخانه‌ای، به اندازه‌ی آن‌ها، سیلابی جاری شد. سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد، و از آنچه (در کوره‌ها) برای به دست آوردن زینت‌آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کف‌هایی مانند آن به وجود می‌آید - خداوند، حق و باطل را چنین مَثَل می‌زند -؛ اما کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند؛ ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [آب یا فلز خالص]، در زمین می‌ماند. خداوند چنین مَثَل می‌زند.» (رعد/۱۷). آری، سنت خدای متعال بر این جریان یافته که باطل را آن قدر مهلت دهد تا روزی با حق روبه‌رو شود و با آن در بیفتد تا به خیال خود آن را از بین ببرد و خود جای آن را بگیرد؛ ولی خدا به دست حق خود، او را از بین می‌برد و نابودش می‌کند.

۵- اعتقاد حق هیچ‌وقت در زمین ریشه‌کن نمی‌شود؛ هرچند که در بعضی ادوار، حاملان آن در اقلیت قرار گیرند یا ضعیف شوند. همچنین کمال حق هرگز از اصل نابود نمی‌شود؛ یعنی کامل بودن حق نسبت به اضداد آن، در هیچ زمانی از بین نمی‌رود. همیشه حق از غیر حق کامل‌تر است؛ هرچند که گاهی اضداد آن زیاد شوند. نصرت الهی نیز هرگز از رسولان خدا جدا نمی‌شود؛ هرچند مأیوس شوند و خیال کنند که به‌کلی تکذیب شده‌اند.

۶- حق را به چنگ باطل انداختن، سنت جاری و همیشگی خداست؛ در حالی که همیشه غلبه‌ی نهایی با حق است. این درگیری حق با باطل و پیروزی بر آن، ناگهانی صورت می‌گیرد و زمانی تحقق می‌پذیرد که دیگر کسی امید ندارد که حق غالب شود و باطل فرار کند. البته این باطل ممکن است عقیده‌ی فاسد، عمل و سنت غلط یا جز این‌ها باشد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۸-۳۷۰).

#### دلایل روشن برای باطل نبودن دنیا

خداوند در آیه‌ی شریف با لحن قاطعی برای ابطال اوهام بی‌خردانی که دنیا را بی‌هدف یا تنها مایه‌ی سرگرمی می‌پندارند، چنین می‌گوید که این جهان، مجموعه‌ای از حق و واقعیت است، و چنین نیست که اساس آن بر باطل بوده باشد. ما همواره دلایل عقلی و استدلال‌های روشن و معجزات آشکار خود را در برابر پندارها و اوهام بیهوده‌گرایان قرار می‌دهیم تا در نظر اندیشمندان و صاحبان عقل، این پندارها درهم کوبیده و نابود شود.

دلایل شناسایی خدا، روشن؛ دلایل وجود معاد، آشکار؛ و براهین حقایق انبیا، واضح است. در حقیقت، برای آن‌ها که لجاجت و بهانه‌گیری نیستند، حق کاملاً از باطل متمایز و شناخته‌شده‌ی سنت (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۷۱). ب/

#### ۱۸. حقیقت حق و سراب باطل

کلمه‌ی «حق»، در مقابل باطل است. این دو مفهوم، متقابل‌اند. حق، ثابت‌العین است. باطل اما عین ثابتی ندارد؛ ولی خود را به شکل حق جلوه می‌دهد تا مردم آن را حق بپندارند؛ لیکن وقتی در برابر حق قرار بگیرد، همه‌ی مردم می‌فهمند که باطل است، و از بین می‌رود؛ مانند آب که حقیقت است، و سراب که خود را به شکل آب جلوه می‌دهد و بیننده آن را آب می‌پندارد؛ ولی وقتی فرد تشنه نزدیکش شود، آب نمی‌بیند.

#### حق، پایدار است، و باطل، نابودشدنی

خداوند می‌فرماید ما بر باطل با ادله‌ی قوی غلبه خواهیم کرد و حجت را بر شبهه، و ایمان را بر کفر غلبه می‌دهیم (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۱۰۷). در نتیجه، حق بر باطل برتری پیدا می‌کند و باطل از بین می‌رود.

این نکات در باب حق و باطل وجود دارد:

۱- اعتقادات مطابق واقعیت‌ها، صادق، و در نتیجه، در نظام احسن الهی، حق است، و آنچه مطابق واقعیت‌ها نیست، کاذب، و در نظام احسن الهی، باطل است. حق به معنای ثابت‌العین است؛ اما باطل به معنای چیزیست که عین ثابتی نداشته باشد؛ ولی خود را به شکل حق جلوه می‌دهد. خداوند، اعتقادات مطابق واقع را حق، و آنچه را که مطابق واقع نیست، باطل می‌داند. زندگی آخرت، در نظر خدا، حق است، و زندگی دنیا با همه‌ی زرق و برقش که انسانها آن‌ها را مال خود می‌پندارند و در طلب آن می‌دوند، باطل. خداوند همچنین ذات متعالی خود را حق خوانده، و سایر اسبابی را که انسان‌ها فریب آن‌ها را می‌خورند و به جای تمایل به خدا، به آن‌ها میل پیدا می‌کنند، باطل شناسانده است.

۲- خداوند، باطل را بدین سبب که باطل است، هیچ وقت به خود نسبت نمی‌دهد؛ بلکه آن را لازمه‌ی نقص بعضی از موجودات، در قیاس با موجودی کامل‌تر، معرفی می‌کند. برای مثال، عقاید باطل، از لوازم نقص ادراک است؛ یعنی ادراک کسی که برخوردار از عقاید باطل است، ناقص‌تر از ادراک کسیست که عقاید حق دارد. هر جا که خداوند، باطل را به خود نسبت داده، آن را منسوب به اذن خود کرده؛ بدین معنا که مثلاً اگر زمینی شوره‌زار و شفاف خلق کرده که بیننده آن را از دور آب می‌پندارد، همین خلق کردنش اذن اوست؛ اذن این که بیننده از دیدن او فوری به خیال آب بیفتد. همین خود تحقق سراب است که تحقیق خیالی و باطل است.

۳- هیچ چیز در عالم وجود نیست مگر این که شایبه‌ای از بطلان در آن هست؛ جز وجود خدای سبحان که حق محض است و هیچ بطلانی با او آمیخته نیست و در او راه ندارد؛ همچنان که فرموده است: «به‌درستی که خدا همان حق است.» (نور/۲۵).



وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ  
 لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٥٥﴾ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا  
 سُبْحَانَ عِ ۚ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٥٦﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ  
 بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿٥٧﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ  
 وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ  
 ﴿٥٨﴾ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌُ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ  
 جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾ أَوَلَمْ يَرَأُوا أَنَّهُمْ كَفَرُوا  
 أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ  
 الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦٠﴾ وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ  
 رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ  
 يَهْتَدُونَ ﴿٦١﴾ وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا  
 مُعْرِضُونَ ﴿٦٢﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ  
 وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٦٣﴾ وَمَا جَعَلْنَا لِلبَشَرِ مِنْ قَبْلِكَ  
 الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ ﴿٦٤﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ  
 الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةٌ وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٦٥﴾

پیش از تو، هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر این که به او وحی می کردیم (با این پیام) که: «حقیقت، این است که هیچ خدایی جز من وجود ندارد. بنابراین، مرا بپرستید.» ۲۵ گفتند: «(خدای) رحمان، فرزندی (برای خود) انتخاب کرده است.» قطعاً او (از این پندار باطل) پاک و منزّه است. (فرشتگان، دختران خدا نیستند؛) بلکه بندگانی گرامی اند. ۲۶ پیش از فرمایش خدا، سخنی نمی گویند و تنها به دستور او عمل می کنند. ۲۷ از آنچه پیش رو دارند و آنچه پشت سر گذاشته اند، آگاه است، و (آنان نمی توانند بدون اطلاع او کاری بکنند و) تنها برای کسی شفاعت می کنند که (خدا از دینش) راضی باشد، و (علاوه بر این)، آنان از ترس او بیمناک اند. ۲۸ هر کسی از آنان بگوید «من خدایی به جای او هستم»، دوزخ را به او کیفر می دهیم. (آری)، ستم کاران را بدین سان کیفر می دهیم. ۲۹

مگر کافران توجه نکردند که آسمان ها و زمین، به هم پیوسته بودند و ما آن ها را از هم جدا کردیم، و (این که) هر موجود زنده ای را از آب پدید آوردیم؟ آیا ایمان نمی آورند؟ ۳۰ و در زمین، کوه هایی محکم و پابرجا قرار دادیم تا آنان را نلرزاند، و در آن، راه هایی پهناور قرار دادیم تا مردم (به مقاصد خود) راه یابند. ۳۱ و آسمان را سقفی حفاظت شده قرار دادیم؛ ولی آنان به آیات و نشانه های آن پشت می کنند. ۳۲ او کسی ست که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید. هر يك در مداری (معین) شناورند. ۳۳ برای هیچ بشری پیش از تو، جاودانگی (در دنیا) را قرار ندادیم. آیا اگر تو بگیری، آنان اند که جاودان خواهند ماند؟! ۳۴ هر کس، (طعم) مرگ را می چشد، و (در این زندگی محدود دنیا)، شما را برای آزمایش، با (حوادث) بد و خوب، امتحان می کنیم و (آنگاه) تنها به پیشگاه ما بازگردانده می شوید. ۳۵

## ۲۶ - ۲۸. فرشتگان، فرزندان خدا نیستند

مشركان می‌گفتند که خدا، فرشتگان را به فرزندی گرفته است؛ اما خدا از این گفته منزه است؛ زیرا داشتن فرزند، یا از راه تولید است، یا از راه به فرزند گرفتن؛ که هیچ‌یک بر خداوند روا نیست؛ چراکه اولی، مستلزم این است که خدا جسم باشد، و لازمه‌ی دومی این است که خدا عقیم باشد و فرزند دیگری را فرزند خود بخواند؛ که این هم محال است. البته دوست گرفتن خدا محال نیست؛ زیرا دوست گرفتن، به معنی اختصاص دادن است، و این اشکالی ندارد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۱۱۴). اصولاً موجود فانی به فرزند نیاز دارد تا فرزندش برای بقای نسل و کیان و آثار او حیاتش را ادامه دهد. این نیاز همچنین برای احساس تنهایی نکردن و انس گرفتن یا کسب قدرت است؛ در حالی که یک وجود ازلی و ابدی و غیرجسمانی و از هر نظر بی‌نیاز، چنین نیازهایی ندارد.

## اوصاف فرشتگان الهی

## ۱- بندگی شایسته

ملائکه، بندگانی دارنده‌ی حقیقت معنای بندگی‌اند. دلیلش هم این است که این اثر عبودیت کامل از بندگی‌شان مشاهده می‌شود که هرگز در سخن از خدا سبقت نمی‌گیرند. مراد از این که ملائکه، عباد خوانده شده‌اند، با این که تمامی موجودات دارای شعور، عبد و بنده‌اند، این است که به آنان بفهماند که عبودیت‌شان را خدا به آنان کرامت کرده، و این موهبت، عطیه‌ای الهی‌ست. فرق میان کرامت ملائکه و کرامت بشر - هرچند که موهبتی در هر دو هست - این است که این موهبت را از راه اکتساب به بشر می‌دهند؛ ولی به ملائکه بدون اکتساب. اگر خدای متعال، ذوات ملائکه را مکرم داشته و آثار وجودی آنان را ستوده، برای این بوده که از گفتار و کردار آنان آگاه بوده؛ از اسبابی که ملائکه به وسیله‌ی آن‌ها هستی یافته‌اند، خبر داشته، و اصل و ریشه‌ی او را که روی آن جوانه زده‌اند، می‌شناخته است. خداوند، همچنین، هم اعمال امروز و آینده‌ی آن‌ها را می‌داند و هم اعمال گذشته‌شان را؛ هم از دنیای آن‌ها آگاه است و هم از آخرتشان (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۹۰).

## ۲- تابعیت از اراده‌ی خدا

وقتی گفته می‌شود که فردی در سخن از فردی دیگر پیشی نمی‌گیرد، معنایش این است که قبل از این که او در باره‌ی چیزی سخنی بگوید، هیچ حرفی نمی‌زند، و هر چه می‌گوید هم پیرو گفته‌های اوست. چه بسا از همین معنا چنین کنایه و تعبیر می‌کنند که اراده‌اش تابع اراده‌ی اوست. این یعنی فعل ملائکه، تابع امر و اراده‌ی خداوند است؛ همچنان که گفتار ملائکه

هم تابع قول خداست. پس ملائکه، هم از جهت فعل و هم از جهت قول، تابع اراده‌ی خدا هستند، و این کمال بندگی را می‌رساند؛ چون عبودیت عبد چنین اقتضا می‌کند که اراده و عمل خود را ملک مولا بداند.

اگر مراد از امر، ضد و مقابل نهی باشد، آن وقت آیه می‌فهماند که ملائکه اصلاً معنای نهی را نمی‌دانند؛ چون شناخت نهی، فرع امکان عمل نهی شده است، و ملائکه هیچ عملی را مگر به امر خدا نمی‌کنند.

## ۳- شفاعت برای دین‌داران مورد رضایت خدا

بت‌پرستان اعتقاد داشتند که «این‌ها(ملائکه)، شفیعان ما در درگاه خدایند.» (یونس/۱۸)؛ یا می‌گفتند: «اگر این‌ها(فرشتگان) را می‌پرستیم، برای این است که ما را به خدا نزدیک کنند.» (زمر/۳۷). خدای متعال اما اعتقاد آنان را رد می‌کند و می‌فرماید: ملائکه، هر کسی را شفاعت نمی‌کنند. تنها کسانی را شفاعت می‌کنند که دینی صحیح و مرضی خدا دارند؛ چون خود فرموده است: «خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد، و (گناه) پایین‌تر از آن را برای هر کس (که بخواهد و شایسته بداند)، می‌بخشد.» (نساء/۴۸). پس ایمان بدون شرک به خدا، عامل رضایت خداست؛ که مشركان آن را ندارند، و از جمله عجایب ایشان این است که خود ملائکه را که جز غیر مشركان را شفاعت نمی‌کنند، شرک خدا می‌گیرند. این در حالی‌ست که کسی که پیوند فکری و عقیدتی‌اش با خداوند را به کلی بریده، یا از نظر عملی آن قدر آلوده بوده که لیاقت شفاعت را از دست داده، هیچ پیامبر مرسل یا فرشته مقرب او را شفاعت نخواهد کرد (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۹۱).

## ۴- خشیت از خداوند در عین عصمت

مقصود از این خشیت، ترس از سخط و عذاب خدا اما ترسی توأم با امنیت است؛ چون ملائکه گناهی ندارند. و اگر بررسی که پس چرا ملائکه که خدا به ایشان عصمت داده، می‌ترسند، می‌گوییم: عصمتی که به آنان افزوده شده، قدرت خدا را تحدید نمی‌کند و زمام ملک را از ید او در نمی‌آورد؛ پس او در هر حال قادر است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، صص ۳۸۶-۳۸۹). برخی از مفسران نیز گفته‌اند که ترس فرشتگان از خداوند، مانند ترس انسان از یک حادثه‌ی وحشتناک نیست، و همچنین «اشفاق» آنان، همچون بیم انسان از یک موجود خطرناک نیست؛ بلکه ترس و اشفاقشان، آمیزه‌ای از احترام، عنایت و توجه، معرفت و احساس مسئولیت است (تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۳۷). /ب





وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا  
أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ إِلَهُتِكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ  
هُم كَافِرُونَ ﴿٣٦﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَجٍ سَأُورِيكُمْ  
آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ﴿٣٧﴾ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ  
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ  
لَا يَكْفُرُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ  
وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٣٩﴾ بَلْ تَأْتِيهِمْ بَعَثَةٌ فَتُبَّهِتُهُمْ  
فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٤٠﴾ وَلَقَدْ اسْتَهْزَأُ  
بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا  
بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٤١﴾ قُلْ مَنْ يَكْفُرْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنْ  
الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٤٢﴾ أَمْ  
لَهُمْ إِلَهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ  
أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنْنَا يُصْحَبُونَ ﴿٤٣﴾ بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ  
وَأَبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي  
الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾

هنگامی که کافران تو را می بینند، فقط تو را مسخره می کنند (و می گویند): «آیا این شخص است که خدایان شما را (به بدی) یاد می کند؟» و این در حالی است که فقط آنان یاد کردن (خدای) رحمان را انکار می کنند (و انکار خود را گناه نمی شمارند). ۳۶ (گویی) انسان از عجله آفریده شده (که اینان این قدر برای عذاب شدن عجله دارند)! به زودی نشانه های (قدرت) خود را به شما نشان خواهم داد. بنابراین، از من نخواهید که (در عذاب) شتاب کنم. ۳۷ (کافران) می گویند: «اگر راست می گویند، این وعده، چه زمانی است؟» ۳۸ اگر کافران از آن زمان آگاهی داشتند که نمی توانند آتش را از چهره ها و پشت های خویش دور کنند و آنان یاری نخواهند شد (نمی خواستند که در عذاب شتاب شود). ۳۹ (هیچ کس از زمان فرارسیدن عذاب آگاهی ندارد؛ بلکه ناگهانی سراغ شان می آید و مبهوت شان می کند. بنابراین، نه

توانی برای بازگرداندن آن دارند و نه مهلتی به ایشان داده می شود. ۴۰ قطعاً پیش از تو (نیز) پیامبرانی (بسیار و الامقام) مسخره شدند؛ ولی (سرانجام)، عذابی که همواره مسخره اش می کردند، گریبان مسخره کنندگان را گرفت. ۴۱ بگو: چه کسی شما را در شب و روز، از (عذابِ خدای) رحمان حفظ می کند؟ (حقیقت، این است که) اینان از یاد پروردگارشان روی گردانند. ۴۲ آیا خدایانی دارند که آنان را در برابر (عذاب) ما حفظ کنند؟! در حالی که (آن خدایان)، توان یاری خودشان را (هم) ندارند و از جانب ما (با نیرو یا کسی که عذاب را از آنان دفع کند)، همراهی نمی شوند. ۴۳ (حقیقت، این است که) ایشان و اجداد و نیاکان شان را (از نعمت ها) بهره مند کردیم؛ تا این که عمرشان طولانی شد. آیا توجه نمی کنند که ما (پیوسته) سراغ (اهل) زمین می آییم (و با گرفتن جان شان،) از گوشه و کنار (جامعه ی بشری روی) زمین می کاهیم؟ آیا (باز هم) آنان پیروزند؟ ۴۴

## ۳۷. انسان، طبعاً عجول است

وجود آدمی، دارنده‌ی نقاط ضعفی است (نساء/۲۸) که سهل‌انگاری در باره‌ی آن‌ها، زمینه‌ی انحراف بینش‌ها و گرایش‌ها، و در نتیجه، انحراف رفتارها را پدید می‌آورد. قرآن کریم که نامه‌ی انسان‌شناسی و برنامه‌ی انسان‌سازی است، انسان را از این نقاط ضعف آگاهی بخشیده و خصوصیات طبیعی‌اش را یادآوری کرده است (تفسیر انسان به انسان، ص ۲۳۸).

در آیه‌ی شریف آمده که انسان از عجله آفریده شده است. این، کنایه از زیادی عجله‌ی انسان است؛ آن‌قدر که گویی آدمی اصلاً از عجله خلق شده، و چیزی غیر از عجله نمی‌شناسد؛ نظیر این‌که می‌گویند: فلانی همه‌اش خیر، یا دیگری سراپا شر است. همچنین خداوند خواسته است به امر مشرکان بی‌اعتنایی کند و بفرماید: اگر آن‌ها عجله می‌کنند، ما عجله‌ای نداریم؛ چون از دست ما نمی‌گریزند، و ما اعمال آنان را با کیفی‌شان جبران خواهیم کرد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۴۰۷).

به‌راستی بسیاری از مردم عادی، هم در خیر عجول‌اند و هم در شر. حتی وقتی به آن‌ها گفته می‌شود که اگر آلوده‌ی کفر و گناه شوید، عذاب الهی دامن‌تان را می‌گیرد، می‌گویند: پس چرا این عذاب زودتر نمی‌آید؟! در پایان آیه نیز می‌خوانیم: «عجله نکنید. من آیات خود را به‌زودی نشان‌تان می‌دهم.»

مقصود از واژه‌ی آیات ممکن است نشانه‌های عذاب و بلاها و مجازات‌هایی باشد که پیامبر ﷺ مخالفان را با آن تهدید می‌کرد؛ در حالی که آن سبک‌مغزان می‌گفتند: پس چه شد بلاهایی که ما را با آن‌ها می‌ترسان؟ قرآن پاسخ می‌دهد: عجله نکنید؛ چیزی نمی‌گذرد که دامانتان را خواهد گرفت.

این آیات ممکن است معجزاتی باشد که بر صدق پیامبر اسلام ﷺ دلالت می‌کند؛ یعنی اگر کمی صبر کنید، معجزات کافی به شما ارایه خواهد شد (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۰۹-۴۰۸).

## ماهیت این عجله چیست؟

این نظریات، در باب ماهیت شتاب‌زدگی انسان طرح شده است:

۱- شتاب‌کاری، صفت ذاتی انسان است و نه صفت عارضی که از جامعه کسب کرده باشد.

۲- عامل شتاب، آفرینش انسان از گل است. این یعنی انسان از ماده‌ی پستی با صفات منفی آفریده شده. از این رو در کارها شتاب می‌ورزد و نمی‌تواند شکیبایی کند. این امر، ناشی از طبیعت مادی محض اوست.

۳- شتاب‌کاری، این معنی وسیع‌تر و عمیق‌تر را دارد که این طبیعت بشری که زمان هم جزئی از آن را تشکیل می‌دهد، انسان را به مسئولیت‌ناپذیری دعوت می‌کند؛ زیرا او بنا بر طبیعت

خود، در لحظه زندگی می‌کند، و بنابراین از ادراک حتمی بودن پاداش عاجز است. انسان، منتظر پاداش کوتاه‌مدت اعمال خویش است، و هر گاه این پاداش مدتی طول کشد، می‌گوید دیگر پاداشی در کار نیست، و طبیعی‌ست که منکر، مسئولیت را نیز انکار می‌کند، و کسی که پاداش را انکار کند و راهبری خویش را به نفس شتاب‌طلب و بی‌خرد خویش سپارد، خداوند، عقل و بصیرت را از او می‌گیرد و اندک اندک او را ساقط می‌کند و دیگر هیچ نمی‌فهمد؛ مگر آن‌که ناگاهان در می‌یابد که عذاب بر او خیمه زده است (تفسیر هدایت، ج ۷، صص ۲۵۴-۲۵۶).

## آیا همه‌ی انسان‌ها عجول‌اند؟

منظور از انسان در اینجا نوع انسان است؛ البته انسان‌های تربیت‌نیافته و خارج از قلمرو رهبری رهبران الهی. منظور از «عجل» نیز شتاب و شتاب‌زدگی است. پرسش مهم این‌که اگر انسان ذاتاً عجول آفریده شده، چرا خدا او را از عجله نپی می‌کند. در پاسخ باید گفت که با توجه به اصل اختیار و آزادی اراده‌ی انسان و تغییرپذیر بودن صفات و روحیات و ویژگی‌های اخلاقی او، هیچ‌گونه تضادی در کار نیست؛ چراکه با تربیت و تزکیه نفس می‌توان این حالت را دگرگون کرد (همان، ص ۴۱۰).

## مبدأ اوصاف ستوده و نکوهیده‌ی انسان در قرآن

در باب این‌که چرا قرآن انسان را عجول خوانده است، باید گفت که آیات فراوانی، اوصاف و ویژگی‌های انسان را بیان کرده که در بعضی وی ستایش و در برخی نکوهش شده است. مبدأ ستایش‌ها، فطرت‌گرایی، و منشأ نکوهش‌ها، طبیعت‌گرایی انسان است و نه خود طبیعت یا فطرت او؛ چون این دو، قوای روح و مخلوق خدایند.

به سخن دیگر، حاکمیت فطرت بر وجود، به رعایت عدالت و حفظ امینانه‌ی امانت می‌انجامد، و چون انسان مختارانه فطرت را بر خویش حاکم کرده است، قرآن او را می‌ستاید و کارش را نیک می‌داند. حاکمیت طبیعت بر وجود نیز به ظلم به خویشتن و خیانت در امانت پایان می‌پذیرد، و چون انسان با سوءاختیار خویش، طبیعت را بر خود حاکم کرده است، قرآن او را نکوهش می‌کند و کارش را زشت می‌شمارد. بنابراین، همه‌ی فضایل انسانی به فطرت‌گرایی، و همه‌ی رذایل نیز به طبیعت‌گرایی انسان باز می‌گردد (تفسیر انسان به انسان، صص ۲۱۳-۲۱۴). اگر انسان به طبیعت خود رو کند و از هویت انسانی خود که روح اوست، غافل شود، نه‌تنها از پیمودن مسیر کمال باز می‌ماند، به انحطاط دچار و از حیوان نیز پست‌تر می‌شود (اعراف/۱۷۹). /ب





قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ﴿٤٥﴾ وَلَئِن مَسَّتْهُمُ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يُوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٤٦﴾ وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَسِيبِينَ ﴿٤٧﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾ وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٠﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ﴿٥١﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلَ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاقِبُونَ ﴿٥٢﴾ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عِبَادِينَ ﴿٥٣﴾ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٥٤﴾ قَالُوا اجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ﴿٥٥﴾ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٦﴾ وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ﴿٥٧﴾

بگو: من شما را فقط به وسیله وحی (الهی) هشدار می‌دهم؛ ولی آنان که ناشنوایند، هنگامی که هشدار داده می‌شوند، دعوت (تو) را نمی‌شنوند. ۴۵ اگر شمه ای (اندک) از عذاب پروردگارت به آنان برسد، حتماً می‌گویند: «وای بر ما! ما ستم‌کار بودیم.» ۴۶ در روز قیامت، وسایل سنجش (اعمال) را که (کاملاً) عادلانه است، (در میان) می‌نهم. پس هیچ کس به هیچ وجه مورد ستم قرار نمی‌گیرد، و اگر (اعمال خوب و بد،) به سنگینی دانه‌ی خردلی باشد، آن را (به میان) می‌آوریم. (آری، همین) کافی است که ما حسابگر باشیم. ۴۷ به راستی به موسی و هارون، (تورات را که) جداکننده (ی حق از باطل) و مایه‌ی روشنایی و یادآوری پرهیزکاران (بود)، دادیم؛ ۴۸ هم آنان که از پروردگارشان - با این که پنهان است - می‌ترسند و از قیامت در هراس‌اند. ۴۹ و این (قرآن نیز) یادآوری و پندی پربرکت است؛ که آن را

نازل کردیم. آیا شما آن را انکار می‌کنید؟ ۵۰ به راستی پیش از این، به ابراهیم، (اسباب) رشد و رسیدن به راه (کمال) اش را دادیم، و (این بدان سبب بود که) ما از (استعدادهای) او آگاه بودیم. ۵۱ زمانی که به عمویش و قومش گفت: «این مجسمه‌هایی که شما برای بزرگداشت‌شان به آن‌ها (رو آورده و بر عبادت‌شان) پای‌بند شده‌اید، چیست؟»، ۵۲ گفتند: «اجداد و نیاکان‌مان را پرستشگر آن‌ها یافتیم.» ۵۳ گفت: «حقیقتاً شما و اجداد و نیاکان‌تان در گمراهی آشکاری به سر می‌برید.» ۵۴ گفتند: «آیا (سخنی جدی و به) حق برایمان آورده‌ای یا (با ما) شوخی می‌کنی؟» ۵۵ گفت: «(شوخی نمی‌کنم؛) بلکه مالک و صاحب اختیار شما، صاحب اختیار آسمان‌ها و زمین است؛ همو که آن‌ها را آفریده است، و من بر این (واقعیت)، از گواهان‌ام.» ۵۶ و (در دل) گفت: «به خدا سوگند، حتماً پس از بازگشت‌تان (از معبد)، بت‌هایتان را نابود خواهم کرد.» ۵۷

۵۱-۵۲. ابراهیم علیه السلام: نمونه‌ی عالی رشدیافتگی

مقصود از «رشد»، معنایی است که در مقابل «غی» و گمراهی قرار دارد، و آن، رسیدن به واقع است، و در ابراهیم علیه السلام، مقصود، هدایت‌یافتگی فطری و تام و کامل او به توحید و به سایر معارف حق است که آن‌ها را بدون تعلم از معلمی یا تذکر مذکری یا تلقین ملقنی، با صفای فطرت و نور بصیرت خود درک کرد و لایق چنان رشدی شد؛ در حالی که خداوند به خصوصیات حال او و مقدار استعدادش علم داشت (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۴۱۹).

حضرت ابراهیم علیه السلام، شایستگی‌ها و رشد یافتگی‌هایی داشت که ایشان را برای پذیرش مواهب الهی آماده کرده بود. وی از جهات ذیل رشید بود:

۱. شجاعت: یکتا در مقابل مشرکان، آن هم در باب توحید، قیام کرد و ذره‌ای خوف و وحشت نداشت، و حتی با نمرود در باره‌ی توحید و ابطال شرک و ادعای الوهیت او بحث کرد؛ ۲. در ایمان به جایی رسید که خداوند در مورد وی فرموده است: «و این چنین، ملکوت آسمان‌ها و زمین (و حکومت مطلق خداوند بر آن‌ها) را به ابراهیم نشان دادیم (تا بدان استدلال کند) و اهل یقین شود.» (انعام/۷۵)؛ ۳. در اطاعت از پروردگار، به ذبح اسماعیل راضی شد؛ ۴. در نبوت و رسالت و امامت، بعد از رسول اعظم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، افضل از جمیع انبیا و رسل بود و پیشوای جمیع مردم. خداوند در این ارتباط فرموده است: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.» (بقره/۱۲۴). می‌دانیم که مقام امامت، بالاتر از مقام رسالت و نبوت است (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۵)؛ ۵. از امام صادق علیه السلام سؤال کردند: چرا حضرت موسی سحر ساحران را دید و ترسید؟ «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً» (طه/۶۷)؛ اما حضرت ابراهیم آتش نمرودیان را دید و نترسید؟ امام فرمود: «چون در صلب ابراهیم، انوار مقدس محمد و آلش بود، و در موسی نبود.» (اطیب‌البیان، ج ۹، ص ۱۹۲).

## شرک؛ نشانه‌ی رشدنا یافتگی

ابراهیم علیه السلام به مشرکان می‌گوید که این مجسمه‌های بی‌روح (تمثال) که شما می‌پرستید، چیست؟ این گفتار ابراهیم، استدلال روشنی برای ابطال بت‌پرستی است؛ زیرا آنچه از بت‌ها می‌بینیم، همین مجسمه و تمثال است؛ بقیه، تخیل، توهم و پندار است. کدام انسان عاقل به خود اجازه می‌دهد که برای مشتی سنگ و چوب این‌همه عظمت و احترام و قدرت قائل باشد؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است، در برابر مصنوع خویش، چنین خضوع و کرنش کند و حل مشکلات خود را از آن بخواهد؟! بت‌پرستان اما هیچ‌گونه جوابی در برابر این منطقی گویا نداشتند (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۳۰).

البته شرک، محدود به پرستش سنگ و چوب نیست؛ بلکه اگر انسانی، یک اندیشمند یا یک نظریه‌ی علمی یا ثروت، مقام، محبوبیت و ... را نیز در عالم وجود و در عرض اثر الهی مؤثر بداند، او نیز مشرک است و سهمی از رشدیافتگی نخواهد داشت. اما علت بنیادین شریک قائل شدن برای خداوند، هر شریکی با هر ماهیتی که باشد، نداشتن عقلانیت و فقدان برخوردارگی از حقیقت عقل است.

## موانع عقلانیت

امام علی علیه السلام، رابطه‌ی میان تعقل و رشدیافتگی را چنین تبیین می‌فرماید: «نشانه‌ی عقل تو همین بس که راه سقوطت را از راه رشدت روشن کند.» (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۲۱). عقل، قوه‌ی مدرکه است و راه خطا و صواب را نشان می‌دهد، و به عبارتی بهتر، مصباح و چراغ است؛ اما انسان گاهی این چراغ روشن را با دست خود خاموش می‌کند و اثر این قوه‌ی مدرکه را از آن می‌گیرد. این افعال انسانی، از موانع عقلانیت‌اند:

۱. پیروی از پدران و نیاکان: خدا، انسان را با ضمیری پاک آفریده است؛ ولی چون بدون اندیشه و تدبیر، از پدران و نیاکان گمراه خود پیروی می‌کند، گمراه می‌شود و عقل و خرد خویش را از دست می‌دهد. پاسخ سخیف قوم ابراهیم به ابراهیم نیز همین بود که ما در پرستش این بتان، از پدران خود پیروی می‌کنیم (تفسیر هدایت، ج ۷، ص ۲۶۸).

۲. پیروی از بزرگان: یکی دیگر از موانع عقلانیت انسان‌ها، پیروی ایشان از رؤسای بزرگ محیط یا کسانی است که امور زیر نظر آن‌ها اداره می‌شود و معاون و مشاور آن‌ها محسوب می‌شوند (احزاب/۶۷). بدیهی است که معیار سیادت و بزرگی نیز در میان آن‌ها، همان معیارهای زور و قلدری و مال و ثروت نامشروع و مکر و فریب بود، و انتخاب این دو تعبیر در اینجا شاید برای این باشد که تا حدی عذر خود را موجه جلوه دهند و بگویند که ما تحت تأثیر عظمت ظاهری آن‌ها قرار گرفته بودیم (تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۴۱-۴۴۲).

۳. پیروی از هوای نفس: «آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (از این که شایسته‌ی هدایت نیست)، گمراه کرده و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟» (جاثیه/۲۳). خداوند، بدین ترتیب، بر عوامل ادراکی و شناختی کسی که بر طبق خواست و میل شخصی عمل می‌کند، مهر می‌زند و حجاب می‌اندازد. / ب

فَجَعَلَهُمْ جُنُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿٥٨﴾  
 قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِإِهْتِنَانِ إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾  
 قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾ قَالُوا فَأَتُوا بِهِ  
 عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾ قَالُوا إِنَّكَ أَنْتَ فَعَلْتَ  
 هَذَا بِإِهْتِنَانِ إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٢﴾ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ  
 هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾ فَرَجَعُوا إِلَى  
 أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٦٤﴾ ثُمَّ نَكَسُوا عَلَى  
 رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ  
 أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ  
 ﴿٦٦﴾ أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ  
 ﴿٦٧﴾ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا إِلَهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ  
 فَعْلِينَ ﴿٦٨﴾ فَلَمَّا نَزَّ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾  
 وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾ وَنَجَّيْنَاهُ  
 وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ وَوَهَبْنَا  
 لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾

(آنان رفتند)، و او بت‌ها را قطعه قطعه کرد؛ جز (بت بزرگی که داشتند؛ تا (کافران) صرفاً نزد آن (بت) بازگردند (و ماجرا را از او بپرسند)!) ۵۸ (آن‌ها پس از بازگشت، صحنه را دیدند و) گفتند: «چه کسی با خدایان ما چنین کرده است؟ بی‌گمان او ظلم کرده، پا از حد فراتر گذاشته است.» ۵۹ (گروهی) گفتند: «شنیده‌ایم جوانی از بت‌ها (به بدی) یاد می‌کند؛ که به او ابراهیم گفته می‌شود.» ۶۰ گفتند: «او را در برابر چشم مردم بیاورید تا (به جرم وی) گواهی دهند.» ۶۱ گفتند: «ای ابراهیم، آیا تو با خدایان ما چنین کردی؟» ۶۲ گفت: «(نه)؛ بلکه همین بزرگ‌شان این کار را کرده است. اگر سخن می‌گویند، از خودشان بپرسید.» ۶۳ بدین ترتیب، (به عقل و وجدان) خویش بازگشتند و (به خود) گفتند: ستم‌کاران حقیقی، شما هستید؛ (نه ابراهیم). ۶۴ (ولی) پس از آن، (با این‌که حقیقت را

فهمیده بودند، دوباره) نظرشان تغییر کرد (و جای حق و باطل را تغییر دادند و گفتند): «حتماً تو می‌دانی که این‌ها سخن نمی‌گویند.» ۶۵ گفت: «با این حال آیا به جای خدا، چیزی را می‌پرستید که به هیچ‌وجه به شما سودی نمی‌رساند و ضرری (هم) برایتان ندارد؟! ۶۶ آه، از دست شما و آنچه به جای خدا می‌پرستید! آیا عقل خود را به کار نمی‌گیرید؟» ۶۷ گفتند: «اگر می‌خواهید کاری کنید، او را بسوزانید و خدایان‌تان را یاری کنید.» ۶۸ (ولی ما) گفتیم: «ای آتش، بر ابراهیم، سرد و بی‌آسیب باش.» ۶۹ خواستند او را نابود کنند؛ پس آنان را افرادی قرار دادیم که به هیچ وجه (از نیت شوم خود) بهره‌ای نبرند. ۷۰ و او و لوط را نجات دادیم و به سرزمینی که در آن خیر و برکت (فراوان) برای جهانیان قرار داده بودیم، رساندیم. ۷۱ و اسحاق و یعقوب را عطیه‌ای خاص به او بخشیدیم، و همه‌ی آنان را افرادی شایسته قرار دادیم. ۷۲

**خداوند؛ تنها مؤثر در عالم وجود**

گاه می‌شود که انسان چنان در عالم اسباب غرق می‌شود که خیال می‌کند این آثار و خواص، از آن خود این موجودات است، و از آن مبدأ بزرگی که این آثار گوناگون را به این موجودات بخشیده، غافل می‌شود. در اینجا خداوند برای بیدار کردن بندگان، دست به «سب‌سازی» و «سب‌سوزی» می‌زند؛ بدین ترتیب که موجوداتی که ظاهراً کاری از آن‌ها ساخته نیست، سرچشمه‌ی آثار عظیمی می‌شوند. به عنکبوت فرمان می‌دهد که چند تار سست و ضعیف بر در غار ثور بتند، و با همین چند تار، کسانی را که در تعقیب پیامبر اسلام ﷺ همه‌جا را گشته بودند، و اگر او را می‌یافتند، نابود می‌کردند، مأیوس می‌کند، و با همین وسیله‌ی کوچک، مسیر تاریخ جهان را تغییر می‌دهد. به‌عکس گاه اسبابی را که در عالم ماده ضرب‌المثل هستند (آتش در سوزندگی و کارد در برندگی)، از کار می‌اندازد تا معلوم شود که این‌ها هم از خود چیزی ندارند؛ چنان‌که اگر «رب جلیل‌نهی‌شان کند، از کار می‌افتند؛ حتی اگر ابراهیم خلیل» امر کرده باشد.

توجه به این واقعیت‌ها که نمونه‌های فراوان آن‌ها کم و بیش در زندگی دیده شده، روح توحید و توکل را در بندگان مؤمن چنان زنده و بیدار می‌کند که دیگر جز به او نمی‌اندیشند و از غیر او یاری نمی‌طلبند. آنان، خاموش کردن «آتش مشکلات» را تنها از او می‌خواهند و نابودی کید دشمنان را از درگاه او می‌طلبند؛ چون جز او نمی‌بینند و از غیر او چیزی تنها نمی‌کنند (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۴۸).

بنابراین، تنها موجود مؤثر در عالم، خداوند است (اسفار اربعه، ج ۱، ص ۸۵)، و تنها اراده‌ی اوست که بر همه‌چیز حکومت می‌کند. البته این کلام، روابط علی و ضوابط موجود در عالم را نفی نمی‌کند؛ اما دریچه و افقی نوین در مقابل اذهان و انظار انسان می‌گشاید و جهان‌بینی دیگری به انسان موحد می‌دهد؛ طوری که آزادی خرمشهر در جنگ تحمیلی عراق برضد ایران را کار خدا، و شن‌های رونده، جهنده و نابودکننده‌ی جنود شیطان را لشکر خدا تلقی می‌کند. این جهان‌بینی، نابودی مستکبران عالم را که زمانی کسی جرأت نداشت از ایشان بدگویی کند، محتوم می‌داند، برایش تلاش می‌کند و سرانجام تحقق می‌بخشد. این جهان‌بینی، به خواست خدا، تلاش‌های زور، زر و تزویر برای هدایت افکار و قلوب آدمیان را هیچ تلقی می‌کند و می‌گوید که اگر مستکبران و زورگویان عالم در مقابل دین ما بایستند، ما در مقابل همه‌ی دنیای آنان خواهیم ایستاد. /ب

**۵۸-۷۲. ابراهیم علیه السلام قهرمان خداپاوری**

امام صادق علیه السلام فرموده است: ابراهیم علیه السلام با قوم خود مخالفت کرد و به خدایانشان بدگفت... همین که از او روی گردانیدند و برای برگزاری مراسم عید خود به صحرا رفتند، ابراهیم داخل بتکده‌شان شد، با تیشه همه‌ی بت‌ها را شکست، تنها بزرگ‌تر از همه را باقی گذاشت و تیشه را به گردن آن آویخت. مردم از مراسم عید خود برگشتند و خدایان خود را دیدند که همه خرد شده‌اند. گفتند: به خدا سوگند که این کار جز از آن جوانی که از خدایان بدگویی می‌کرد، سر نزنده. ناگزیر عذاب سخت‌تر از این نیافتند که او را با آتش بسوزانند. پس برای سوزاندنش هیزم جمع کردند، و او را نگاه داشتند تا روزی که بنا بود بسوزانند. در آن روز، نمرود با لشکریانش بیرون شد و در جایگاه مخصوصی که برایش درست کرده بودند، قرار گرفت تا سوختن ابراهیم را ببیند. ابراهیم را در منجینی قرار دادند. زمین گفت: پروردگارا، بر پشت من احدی غیر از او تو را بندگی نمی‌کند؛ آیا او هم باید با آتش بسوزد؟ فرمود: اگر ابراهیم مرا بخواند، او را کفایت می‌کنم.

امام باقر علیه السلام فرموده است: دعای ابراهیم در آن روز این بود: «یا احد یا احد، یا صمد یا صمد، یا من لم یلد و لم یولد، و لم یکن له کفواً احد». آنگاه گفت: «توکلت علی الله». خدای متعال فرمود: «من کفایت کردم». پس به آتش دستور داد که برای ابراهیم سرد شو. چنان شد که دندان‌های ابراهیم از سرما به هم می‌خورد. تا آنجا که خدای عز و جل فرمود: «و سالم شو». آن وقت ابراهیم از ناراحتی سرما بیاسود، و جبرئیل نازل شد و با ابراهیم در آتش گفت‌وگو کرد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۱۴۲). نمرود گفت: هر کس می‌خواهد معبودی برای خود بگیرد، معبودی چون معبود ابراهیم بگیرد (روضه‌ی کافی، ص ۳۶۸).

**سرد شدن آتش؛ معجزه‌ی الهی**

خداوند به آتش خطاب تکوینی کرد، و با همین خطاب، خاصیت آتش را که سوزاندگی و نابودکنندگی‌ست، از آن گرفت، و آن را از راه معجزه برای ابراهیم علیه السلام خنک و سالم کرد. چون این فعل الهی معجزه بوده، راهی برای فهم حقیقت آن نیست؛ چون مباحث عقلی، تنها در سلسله‌ی علل و معلولات، آن‌هم علل و معلولاتی که تاکنون از آن‌ها وقوف یافته‌ایم و همه‌روزه برایمان تکرار می‌شوند، جریان دارند؛ اما خوارق عادات که هیچ اطلاعی از روابط آن‌ها نداریم، از حیطه‌ی این بحث خارج است. فقط این قدر می‌دانیم که اراده‌ی انبیاء در آن معجزات دخالت دارد؛ اما نمی‌توانیم به حقیقت آن‌ها پی ببریم (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴،



وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿۷۳﴾ وَلَوْ طَآءَ أٰتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبِيثَاتِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَسٰقِينَ ﴿۷۴﴾ وَادْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّٰلِحِينَ ﴿۷۵﴾ وَنُوْحًا اِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَاَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿۷۶﴾ وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيٰتِنَا اِنَّهُمْ كَانُوْا قَوْمًا سَوْءًا فَاَغْرَقْنَاهُمْ اٰجْمَعِيْنَ ﴿۷۷﴾ وَدَاوُدَ وَسُلَيْمٰنَ اِذْ يَخْكُمٰنِ فِي الْحَرْثِ اِذْ نَفَقَتْ فِيْهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شٰهِدِيْنَ ﴿۷۸﴾ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمٰنَ وَكَلَّآءَ اٰتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِيْنَ ﴿۷۹﴾ وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوْسٍ لِّكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَاسِكُمْ فَهَلْ اَنْتُمْ شٰكِرُوْنَ ﴿۸۰﴾ وَلِسُلَيْمٰنَ الرِّيْحَ عَاصِفَةً تَجْرِيْ بِاَمْرِىْ اِلَى الْاَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيْهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عٰلِمِيْنَ ﴿۸۱﴾

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می کردند، و انجام دادن کارهای نیک و به جا آوردن کامل و بی نقص نماز و انفاق کردن (از مالشان؛ چه واجب و چه مستحب) را به ایشان وحی کردیم، و آنان، تنها ما را می پرستیدند. ۷۳ و به لوط، حکمت و علم دادیم و او را از شهری که (مردمش) کارهای زشت و پلید می کردند، نجات دادیم؛ زیرا آنان، افرادی بدکار و نافرمان بودند. ۷۴ و او را در رحمت خویش داخل کردیم؛ زیرا او از شایستگان بود. ۷۵ و (همچنین) نوح را (یاد کن)؛ آنگاه که پیش از آن (ها، ما را) ندا کرد و (دعای) او را اجابت کردیم و او خانواده اش را از آن اندوه بزرگ نجات دادیم. ۷۶ و او را در برابر افرادی که آیات و نشانه های ما را دروغ شمردند، یاری کردیم؛ چراکه آنان، افرادی بدکار بودند. برای همین، همه ی آنان را غرق کردیم. ۷۷

و داوود و سلیمان را (یاد کن)؛ هنگامی که درباره ی آن کشتزار که شبانه گوسفندان مردم بدون چوپان در آن چریده و آن را تباه کرده بودند، داوری کردند، و ما شاهد داوری آنان بودیم. ۷۸ پس (ما حکم درست) آن را به سلیمان فهماندیم و به هر دوی آنان، حکمت و علمی (فراوان) دادیم، و کوه ها و پرندگان را رام و مسخر کردیم که همراه داوود، (خدا را از هر عیب و نقصی) منزه شمارند، و (مانند این عنایات را) همواره می کردیم. ۷۹ و به سبب (حفظ) شما، روش زره سازی را به او آموختیم تا (زره، شما را از (آسیب) جنگ هایتان حفظ کند. پس آیا شما سپاسگزار هستید؟ ۸۰ تندباد را برای سلیمان (به تسخیر درآوردیم)؛ به طوری که به فرمان او، به سرزمینی که در آن خیر و برکت (فراوان) قرار داده بودیم، روان می شد، و ما از همه چیز آگاه ایم. ۸۱

## ۷۳. امامت؛ نعمتی بزرگ برای امت

امامت، آخرین مرحله‌ی سیر تکاملی انسانی و به معنی رهبری همه‌جانبه‌ی مادی و معنوی، ظاهری و باطنی، جسمی و روحی مردم است. این امر نیز همچون نبوت، با انتخاب خداوند صورت می‌گیرد (تفسیر نور، ج ۷، ص ۴۷۶).

فرق نبوت و رسالت با امامت این است که پیامبران، در مقام نبوت و رسالت، تنها فرمان حق را دریافت می‌کنند و از آن خبر می‌دهند و به مردم ابلاغ می‌کنند؛ ابلاغی توأم با بشارت و انذار؛ اما در مرحله‌ی امامت، این برنامه‌های الهی را از طریق تشکیل حکومت عدل یا حتی بدون آن اجرا می‌کنند. در این مرحله، آن‌ها مربی‌اند، و مجری احکام و برنامه‌ها، و پرورش‌دهنده‌ی انسان‌ها، و به‌وجودآورنده‌ی محیطی پاک و منزه و انسانی. مقام امامت، در حقیقت، مقام تحقق بخشیدن به تمام برنامه‌های الهی‌ست. امام از این نظر درست مانند خورشید است که موجودات زنده را با اشعه‌ی خود پرورش می‌دهد (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۵۵).

## هدایت تکوینی امام، ما را به مقصد می‌رساند

هدایتی که خداوند آن را از شئون امامت قرار داده، هدایت به معنای راه‌نمایی نیست؛ چون می‌دانیم که خدای متعال، ابراهیم علیه السلام را پس از سال‌ها نبوت، به مقام امامت رساند، و معلوم است که نبوت، جدای از منصب هدایت به معنای راه‌نمایی نیست. پس هدایتی که در منصب امام هست، معنایی غیر از رساندن به مقصد ندارد، و این معنا، نوعی تصرف تکوینی در نفوس است که با آن، راه برای سیر دل‌ها به سوی کمال و انتقال یافتن از موقفی به موقف بالاتر هموار می‌شود، و چون تصرفی تکوینی و عملی باطنی‌ست، ناگزیر مراد از امری که با آن هدایت صورت می‌گیرد نیز امری تکوینی‌ست و نه تشریحی که اعتباری‌ست؛ بلکه همان حقیقتی‌ست که آیات شریف تفسیر می‌کند: «فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: موجود باش؛ آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود.» (یس/۸۲)، و چون امام به وسیله‌ی امر هدایت می‌کند، خود امام، قبل از هر کس، از آن هدایت برخوردار است، و هدایت، از او به سایر مردم منتشر می‌شود، و هر کس بر حسب مقام و استعداد خود از آن بهره می‌گیرد. بنابراین، امام، رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوض ظاهری و باطنی‌ست؛ همچنان که پیغمبر، رابط میان مردم و خدای متعال در گرفتن فیوض ظاهری یعنی شرایع الهی‌ست که از راه وحی نزول می‌یابد و از ناحیه‌ی پیغمبر به دست مردم می‌رسد. پس

امام، دلیلی‌ست که هر نفسی را به مقام خود راه‌نمایی می‌کند؛ همچنان که پیغمبر، دلیلی‌ست که مردم را به سوی اعتقادات حق و اعمال صالح راه می‌نماید. البته بعضی از اولیای خدا، تنها پیغمبرند، و برخی تنها امام‌اند، و گروهی دارای هر دو مقام هستند؛ مانند ابراهیم و دو فرزندش اسماعیل و اسحاق. (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، صص ۴۲۸-۴۲۹).

## وحی به امام، وحی تأییدی‌ست و نه تشریحی

خیراتی که از امامان صادر می‌شده، مبتنی بر وحی و دلالتی باطنی و الهی بوده که مقارن آن صورت می‌گرفته، و این وحی، غیر از وحی مشروعی‌ست که ابتدا فعل را تشریح می‌کند و سپس انجام آن را مبتنی بر صورتی که ارائه شده، مطالبه می‌کند. ائمه، پیش از این وحی نیز خداوند را می‌پرستیده‌اند، و وحی مذکور نیز ایشان را تأیید کرده است، و پرستش‌شان با اعمالی بوده که وحی تشریحی پیشتر برایشان تشریح کرده بوده است. پس این وحی متعلق به فعل خیرات، وحی تسدید (تأیید) است و نه وحی تشریح. بنابراین، ائمه، مؤید به قوتی ربانی هستند که ایشان را به فعل خیرات و اقامه‌ی نماز و دادن زکات دعوت می‌کند (همان، ص ۴۳۰).

## امامت امت، متعلق به کیست؟

خداوند، ابراهیم علیه السلام را چنین اکرام کرد که او را امام قرار داد، و امامت را در ذریه‌ی او یعنی اهل صفوت و طهارت از ایشان نیز قرار داد، و امامت همچنان در ذریه‌ی او بود، و هر یک از دیگری ارث می‌برد، و همچنان قرن به قرن و دست به دست گشت تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را ارث برد. خدای متعال در این باره فرموده است: «سزاوارترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی کردند، و (در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار بودند. همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند (، از همه سزاوارترند) و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است.» (آل عمران/۶۸) پس امامت، مقام خاصی‌ست که خدا به هر کس که بخواهد، روزی می‌کند.

می‌دانیم که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام به امر خدای متعال، متقبل آن شد، و این امامت، به همان رسم، در میان فرزندان آن جناب (البته فرزندان صفی‌اش که خدا به آنان علم و ایمان داده بود) (روم/۵۶) گردید؛ چنان‌که تا روز بعثت، در میان فرزندان آن جناب خواهد ماند؛ چون بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیگر پیغمبری نیامد و نخواهد آمد (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۹؛ عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۲۱۶). / ب





نیز

وَمِنَ الشَّيْطَانِ مَن يَغْوِصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُم حَافِظِينَ ﴿٨٢﴾ وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ ﴿٨٣﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِن عِنْدِنَا وَذَكَرَى الْعَبِيدِينَ ﴿٨٤﴾ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿٨٥﴾ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٦﴾ وَذَا التَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٧﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُبَيِّحُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾ وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿٨٩﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ وَزَوَّجَهُ إِنَّا هُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ ﴿٩٠﴾ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ ﴿٩١﴾

و برخی از جنیان پلید برای او غواصی می کردند و کارهایی غیر از آن (نیز) برایش انجام می دادند و ما مراقب آنان بودیم (که مبادا نافرمانی کنند). ۸۲ و ایوب را (یاد کن)؛ آنگاه که پروردگارش را ندا داد که: «رنج و گرفتاری به من رسیده است؛ حال آنکه تو مهربان ترین مهربانانی.» ۸۳ پس (دعای) او را اجابت کردیم؛ بدین صورت که رنج و گرفتاری اش را برطرف نمودیم و خانواده (از دست رفته) اش را (دوباره) به او دادیم و به همراه خانواده اش، مانند آنان را (نیز به او بخشیدیم) تا رحمتی از جانب ما (به او) و یادآوری برای عبادت پیشگان باشد. ۸۴ و اسماعیل و ادريس و ذوالکفل (پیامبری که کفالت گروهی از بنی اسرائیل را به عهده گرفت) را (یاد کن)؛ همگی شان از صبر پیشگان بودند. ۸۵ آنان را در رحمت خود وارد کردیم؛ زیرا آنان از شایستگان بودند. ۸۶ و (یونس که مدتی) همراه ماهی

(بود) را (یاد کن)؛ در آن زمان که خشمگین (از میان قومش بیرون) رفت و یقین داشت که (عرصه را) بر او تنگ نمی گیریم (ولی در شکم ماهی گرفتار شد) و در آن تاریکی ها ندا داد که: «هیچ خدایی جز تو نیست؛ تو را (از هر عیب و نقص) بسیار پاک می شمرم؛ من از ستمکاران بودم.» ۸۷ پس (دعای) او را اجابت کردیم و او را از آن اندوه نجات دادیم. (آری)؛ مؤمنان را اینگونه نجات می دهیم. ۸۸ و زکریا را (یاد کن)؛ آنگاه که پروردگارش را ندا داد: «پروردگارا، مرا تنها (و بی فرزند) وامگذار و تو بهترین وارثی.» ۸۹ پس (دعای) او را اجابت کردیم و به او یحیی را بخشیدیم و همسرش را برایش شایسته‌ی (بارداری) کردیم؛ زیرا آنان در (انجام) کارهای خوب می شتافتند و در حال بیم و امید ما را می خواندند و در برابر ما فروتن بودند. ۹۰

## ماجرای یونس و التجائش نزد پروردگار

یونس از طرف پروردگار بر اهل نینوا مبعوث شد و ایشان را دعوت کرد؛ ولی ایمان نیاوردند. پس نفرینشان کرد و از خدا خواست که عذابشان کند. همین که نشانه‌های عذاب نمودار شد، آنان توبه کردند و ایمان آوردند. پس خدا عذاب را از ایشان برداشت؛ اما یونس از میانشان بیرون رفت. خداوند، صحنه‌ای به وجود آورد که در نتیجه‌ی آن، یونس به شکم یک ماهی بزرگ فرو رفت و در آنجا زندانی شد. تا آن‌که خدا را خواند، و پروردگار آن بلیه را از او برداشت و وی را دوباره به سوی قومش فرستاد.

## درسی از رفتار یونس

بسیاری از حوادث غم‌انگیز و گرفتاری‌های سخت و مصیبت‌بار، مولود گناهان ما و تازینه‌هایی برای بیدار شدن ارواح خفته یا کوره‌ای برای تصفیه‌ی فلز جان آدمی‌ست. هر گاه انسان در این موقع به همان سه نکته‌ای که یونس توجه کرد، توجه پیدا کند، نجات و رهایی‌اش حتمی خواهد بود:

۱- توجه به حقیقت توحید و این‌که هیچ معبود و هیچ تکیه‌گاهی جز «الله» نیست؛ ۲- پاک شمردن و تنزیه خدا از هر عیب و نقص و ظلم و ستم و گمان سوئی در باره‌ی ذات پاک او؛ ۳- اعتراف به گناه و تقصیر خویش. پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «یکی از نام‌های خدا که هر کس او را با آن بخواند، به اجابت می‌رسد، و هر گاه با آن چیزی را طلب کند، به او می‌دهد، دعای یونس است.» (الدرالمختور، ج ۴، ص ۳۳۴).

یکی از فلسفه‌های آفات و بلاها و حوادث ناگوار، بیدارسازی و تربیت است. ماجرای یونس همچنین به همه‌ی رهبران راه حق در محدوده‌های گوناگون هشدار می‌دهد که رسالت خود را هرگز پایان‌یافته تصور نکنند، و هر تلاش و کوششی را در این راه کوچک بشمارند؛ چراکه مسئولیت‌شان بسیار سخت و سنگین است (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۸۸).

## زکریا و تقاضایش از خداوند

زکریا در آرزوی فرزندی بود که برنامه‌های الهی او را تعقیب کند و کارهای تبلیغی‌اش نیمه‌تمام نماند. خداوند، این دعای خالص و سرشار از عشق به حقیقت را از زکریا و خانواده‌اش که صاحب سه صفت بودند، اجابت کرد و خواسته‌شان را تحقق بخشید. صفات ایشان، این‌ها بود:

۱. هنگام رسیدن به نعمت، گرفتار غفلت‌ها و غرورهایی نشدند که دامن افراد کم‌ظرفیت را می‌گیرد. در همه‌حال، نیازمندان را فراموش نکردند و در خیرات سرعت داشتند؛ ۲. در حال نیاز و بی‌نیازی، فقر و غنا، بیماری و سلامت، همواره متوجه خدا بودند؛ ۳. در نتیجه‌ی اقبال نعمت، گرفتار کبر و غرور نشدند؛ بلکه همواره خاشع و خاضع بودند (همان، ص ۴۹۲). /

## ۸۳-۹۰. شروط دعا و استجاب آن توسط خداوند

این آیات شریف، پرده از این حقیقت مهم برمی‌دارد که انسان در عالم دنیا با بلاها مقرون است (ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۳۰)؛ اما اگر با دلی پاک، قلبی مطمئن به یاد خدا، ضمیری امیدوار به رحمت الهی، و در مقام اضطرار، دست بر دعا بردارد، یقیناً دعایش به مقام استجاب می‌رسد. برای اثبات این مدعا، سه داستان از انبیای الهی خواندنی‌ست:

## ماجرای ایوب و ابتلائاتش

ایوب علیه السلام هدف هجوم انواع بلاها قرار گرفت، همه‌ی اموالش را از دست داد و اولادش همه مردند. مرض شدیدی نیز بر بدنش مسلط شد که مدت‌ها او را رنج می‌داد. این بیماری چنان شدت پیدا کرد که مردم با وسوسه‌ی شیطان از او دوری کردند و او و همسرش را از میان خود بیرون راندند. البته اهل تحقیق می‌گویند که بیماری حضرت ایوب طوری نبود که مردم از او دوری و تنفر کنند؛ زیرا چنین حالی، زینده‌ی پیامبران نیست؛ ولی بیماری و فقر و از میان رفتن اهلش، برای امتحان بود، و گرچه ایوب از این حال بسیار رنجیده و متألم شده بود، تردید نداشت که این بیماری از جانب خدا و به امر اوست (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۱، ص ۱۱۲). چنین بود تا آن‌که دست به دعا بلند کرد و از حال خود به درگاه خداوند شکایت برد. خدای متعال، دعایش را مستجاب کرد و از مرض نجاتش داد و اموال و اولادش را با چیزی اضافه‌تر به او برگرداند و فرمود چنین کردیم تا هم به او رحمتی کرده باشیم و هم بندگان عابد ما متذکر شوند و بدانند که خدای متعال، اولیای خود را برای آزمایش مبتلا می‌کند؛ آنگاه اجرشان می‌دهد، و او اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۴۴۳).

## درسی از صبر ایوب

امام صادق علیه السلام فرموده است که ابتلائات ایوب برای آن بود که شیطان بر او حسد برده بود و فکر می‌کرد که ایوب صرفاً در حال فراوانی نعمت، شاکر خداوند است (تفسیر القمی، ج ۲، صص ۲۳۹-۲۴۰)؛ اما خداوند به او نشان داد که مردان حق با دگرگون شدن نعمت‌ها، افکار و برنامه‌هایشان دگرگون نمی‌شود. آن‌ها در آسایش و بلا، در حال آزادی و زندان، در سلامت و بیماری، در قدرت و ضعف، و خلاصه در همه حال، متوجه پروردگارند، و نوسانات زندگی تغییری در آن‌ها ایجاد نمی‌کند. آنان می‌دانند که حوادث سخت، آزمایش‌های الهی‌ست که گاه برای بندگان خاصش فراهم می‌کند تا آن‌ها را آبدیده‌تر کند (تفسیر نمونه، ج ۱۳، صص ۴۸۰-۴۸۱).



وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رَوْحِنَا  
 وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿٩١﴾ إِنَّ هَذِهِ  
 أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿٩٢﴾  
 وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كَلًّا إِلَيْنَا يَرْجِعُونَ ﴿٩٣﴾  
 فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ  
 لِسَعِيهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ ﴿٩٤﴾ وَحَرَامٌ عَلَى قَرِيبَةٍ  
 أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٩٥﴾ حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ  
 يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿٩٦﴾  
 وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ  
 كَفَرُوا يَتُوبِلُنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا  
 ظَالِمِينَ ﴿٩٧﴾ إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ  
 اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرِدُونَ ﴿٩٨﴾ لَوْ كَانَ  
 هَؤُلَاءِ آءِ الْهَيْةِ مَا وَرَدوها وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٩٩﴾  
 لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ  
 سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾

و آن بانو را (یاد کن) که دامن خود را پاک نگه داشت؛ پس ما از روح (منسوب به) خود در او دمیدیم و او و پسرش را نشانه‌ای (بزرگ) برای جهانیان قرار دادیم. ۹۱ این (دین، یعنی تسلیم شدن در برابر خدا، آیین پیامبران گذشته و نیز) آیین شماست؛ آیینی یگانه. و من، مالک و صاحب‌اختیار شما هستم. بنابراین، مرا بپرستید. ۹۲ ولی (برخی از مردم)، در کار (دین) خود، دچار اختلاف و تفرقه شدند. همه‌ی آنان فقط نزد ما باز خواهند گشت. ۹۳ و هر کس کارهای شایسته انجام دهد، در حالی که ایمان داشته باشد، به هیچ وجه تلاش نادیده گرفته نخواهد شد، و ما نویسنده‌ی (کارهای) او هستیم. ۹۴ محال است که (اهالی گنجه‌کار) شهری که نابودش کردیم (به دنیا بازگردند. هرگز)؛ آنان باز نمی‌گردند. ۹۵ پس هنگامی که (با شکستن سد، راه) یاجوج و ماجوج گشوده شود و در آن حال،

آنان از هر مکان مرتفعی بشتابند، ۹۶ و وعده‌ی حق (قیامت) نزدیک شود، حقیقت این خواهد بود که ناگهان چشم‌های کافران خیره می‌ماند؛ (در حالی که می‌گویند): «وای بر ما! به راستی از این (روز)، در غفلتی (کامل) به سر می‌بردیم؛ (البته بی‌خبر نبودیم)؛ بلکه ما (به خود) ستم می‌کردیم.» ۹۷ (به آنان گفته می‌شود): «شما و آنچه به جای خدا می‌پرستید، هیزم جهنم هستید؛ که همگی شما در آن وارد خواهید شد.» ۹۸ اگر آنان (واقعاً) خدا بودند، وارد آن نمی‌شدند؛ حال آن‌که همگی برای همیشه در آن خواهند ماند. ۹۹ در آنجا، ناله‌های دردناکی دارند، و آنان در آنجا (سخن خوشایندی) نمی‌شنوند. ۱۰۰ آنان که پیش از این، بهترین (وعده در مورد سعادت‌شان) از جانب ما به ایشان داده شده است، آنان‌اند که از دوزخ دور نگه داشته می‌شوند. ۱۰۱

خدا تراشیدند. برای همین، در میانشان اختلاف پدید آمد و هدف‌هایشان در دنیا و آخرت مختلف شد. در آخرت، بشرهای صالح، به‌زودی با شکر خدا از خود مواجه می‌شوند و مدام در نعمت و کرامت خواهند بود؛ در حالی که غیر صالحان، در عذاب و عقاب خواهند گذراند. در دنیا نیز خداوند به صالحان وعده داده که زمین را به ایشان ارث دهد و خانه‌ی عاقبت را خاص ایشان کند؛ در حالی که به طالحان و بدکاران وعده داده که آنان را به هلاکت رساند و نابود کند و سعی‌شان را بی‌نتیجه گذارد.

**علت تامه‌ی وحدت در امت؛ وحدت در ربوبیت خداوند**  
زمانی‌که نوع انسانی، نوعی واحد و امتی واحد و دارای هدف و مقصدی واحد باشد، و آن هدف هم سعادت حیات انسانی باشد، دیگر ممکن نیست که ارباب دیگری غیر از رب واحد داشته باشد؛ چون ربوبیت و الوهیت، منصب تشریفی و قراردادی نیست تا انسان به اختیار خود، هر که یا هر چه را که خواست، برای خود رب قرار دهد؛ بلکه ربوبیت و الوهیت، به معنای مبدأیت تکوین و تدبیر است، و چون همه‌ی انسان‌ها، از اولین و آخرین‌شان، یک نوع و یک موجودند، و نظامی که به منظور تدبیر امور انسان در جریان است، نظامی واحد و متصل و مربوط است که بعضی اجزا را به برخی دیگر متصل می‌کند، قهراً این نوع واحد و نظام واحد را جز مالک و مدبری واحد به وجود نیاورده است، و دیگر معنا ندارد که انسان‌ها در امر ربوبیت با هم اختلاف کنند و برای خود ربی غیر از رب انسان دیگر قرار دهند، یا کسی را غیر از معبود دیگران بپرستند. پس انسان، نوع واحد است، و لازم است ربی واحد اتخاذ کند؛ ربی که حقیقت ربوبیت را واجد باشد، و او «الله» است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، صص ۴۵۴-۴۵۵).

#### ایجاد تفرقه در بستر دین

انسان‌ها، این امر واحد یعنی دین توحید را که انبیا بدان دعوت کرده بودند، رها کردند، و با این‌که امری واحد بود، پاره پاره و میان خود تقسیم کردند. هر طایفه‌ای، قسمتی از آن را گرفت و بقیه را رها کرد. یکی وثنی‌مذهب شد، یکی یهودی، یکی نصاری، یکی مجوس، و دیگری صابئی؛ آن هم با اختلافاتی حتی در میان خود. البته این اختلافات در امر دین را خداوند نادیده نمی‌گیرد؛ بلکه همگی به سوی او باز خواهند گشت و بر طبق اختلافی که در امر دین کرده بودند، سزا خواهند دید (همان، صص ۴۵۷). /

#### ۹۲-۹۴. مفهوم‌شناسی امت واحد

امت، به معنی هر گروه و جمعیتی‌ست که علت مشترکی آن‌ها را به هم پیوند دهد؛ اشتراک در دین و آیین، یا زمان و عصر واحد، یا مکان معین؛ خواه این وحدت، اختیاری بوده باشد، یا بدون اختیار (مفردات، ص ۸۵). در تبیین مفهوم امت واحد، این نظریات مختلف وجود دارد:

۱- بعضی، مراد از امت را دین دانسته و گفته‌اند که مراد از امت واحد، دینی‌ست که اجتماع انبیاء علیهم‌السلام و بلکه اجماعشان بر آن است، و معنای آیه چنین می‌شود که ملت اسلام، ملت شماس‌ست؛ که واجب است حدود آن را حفظ کنید، و ملتی‌ست که همه‌ی انبیاء علیهم‌السلام بر آن اتفاق دارند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۱۶۱؛ تفسیر فخر رازی، ج ۲۲، ص ۲۱۹).

۲- پیامبران الهی، همه یک امت واحد بودند. برنامه‌ی آن‌ها، یکی، و هدف و مقصد آن‌ها نیز یکسان بوده است. آنان هرچند با اختلاف زمان و محیط، دارای ویژگی‌ها و روش‌ها و کارکردهای متفاوتی بودند، همه در یک خط حرکت می‌کردند. همه‌ی آن‌ها در خط توحید و مبارزه با شرک و دعوت مردم جهان به یگانگی و حق و عدالت گام برمی‌داشتند. این یگانگی و وحدت برنامه‌ها و هدف، به سبب آن بود که همه از یک مبدأ سرچشمه می‌گرفتند، و آن، اراده‌ی خداوند واحد یکتا بود. در واقع، توحید عقیدتی و عملی انبیا، از توحید منبع وحی سرچشمه می‌گرفت (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۹۷). این سخن، شبیه گفتار علی علیه‌السلام در وصیتش به فرزندش امام مجتبی علیه‌السلام است: «پسرم، بدان که اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او نیز به سوی تو می‌آمدند، آثار ملک و قدرتش را می‌دید و افعال و صفاتش را می‌شناختی.» (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۳۱).

۳- تفسیر سوم از امت واحد را در ذیل توضیح خواهیم داد.

#### بشریت؛ امتی واحد در انسانیت

بشر، امتی واحد است؛ یعنی در انسانیت یکی‌ست؛ چراکه معبودی واحد دارد، و آن معبود، همان کسی‌ست که آسمان‌ها و زمین را آفریده است. پس باید او را پس از پذیرفتن دعوت انبیا بپرستند، و با پرستش وی، آماده‌ی محاسبه یوم‌الحساب شوند. نبوت نیز جز به یک دین دعوت نمی‌کند، و آن، دین توحید است.

مردم اما این دین واحد را قطعه قطعه کردند و خدایانی به جای خدای واحد برای خود ساختند و ادیانی غیر از دین



لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ  
 خَالِدُونَ ﴿١٠١﴾ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفِتْنُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّوهُمْ  
 الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ  
 ﴿١٠٢﴾ يَوْمَ نَطَوَّى السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا  
 بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فَعْلِينَ  
 ﴿١٠٣﴾ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ  
 يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٤﴾ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا  
 لِقَوْمٍ عَابِدِينَ ﴿١٠٥﴾ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ  
 ﴿١٠٦﴾ قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ  
 فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٧﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ ءَاذَنْتُكُمْ  
 عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ ﴿١٠٨﴾  
 إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١٠٩﴾  
 وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةً لِّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١١٠﴾ قُلْ رَبِّ  
 أَحْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١١١﴾

سُورَةُ الْأَنْبِيَاءِ  
 آیاتها ۷۸

صدای آن را (هم) نمی شنوند، و آنان برای همیشه در آنچه دل هایشان بخواهد، باقی خواهند ماند. ۱۰۲ آن بزرگ ترین ترس و هراس، آنان را اندوهگین نمی کند، و فرشتگان (خوشامدگویان) با آنان روبه رو می شوند (و می گویند: «امروز، روز شماست؛ همان که (در دنیا) به آن وعده داده می شدید.» ۱۰۳ زمانی (را یاد کن) که (طومار) آسمان را مانند در هم پیچیدن نامه ها، در هم می پیچیم. همان طور که نخستین آفرینش را آغاز کردیم، مجدداً آن را (در قیامت) به انجام خواهیم رساند. (این را) به طور قطع وعده داده ایم، و (وفای به آن)، وظیفه ی ماست. (آری)، حتماً به انجام می رسانیم. ۱۰۴ به راستی پس از تورات، در زبور (نیز) نوشتیم که بندگان شایسته ی من، زمین را به ارث خواهند برد. ۱۰۵ بی گمان در این (آیات قرآنی)، برای (به کمال رساندن) افراد عبادت کار (نکات) کافی وجود دارد.

۱۰۶ تو را تنها رحمتی (بزرگ) برای جهانیان فرستادیم. ۱۰۷ بگو: صرفاً این سخن به من وحی می شود که خدای شما، فقط خدایی یگانه است؛ پس آیا تسلیم (او) می شوید؟ ۱۰۸ اگر پشت کردند، بگو: (همه ی) شما را یکسان آگاه کردم؛ من نمی دانم که آنچه (بدان) وعده داده شده اید، نزدیک است یا دور. ۱۰۹ او از سخنان آشکار (شما) آگاه است و آنچه را که پنهان می کنید، می داند. ۱۱۰ نمی دانم؛ شاید این (تأخیر عذاب)، آزمونی (بزرگ) و (مایه ی) بهره مندی برای شما تا زمانی معین باشد. ۱۱۱ (پیامبر) گفت: «پروردگارا، (میان ما و دشمنانمان) به حق داوری کن. مالک و صاحب اختیار ما، (خدای) رحمان است که در برابر توصیف های (ناروای) شما، (از او) یاری خواسته می شود.» ۱۱۲

سوره ی حج (در مدینه نازل شده است)

را تکذیب کنند، مشمول عذاب خدا خواهند شد؛ اما اگر به تعریض، نبوت نبی ابراز شده باشد با تکذیب امت، عذاب بر آن‌ها نازل نمی‌شود.

بنا بر این، رحمت عالم‌تاب رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم از آن روست که پیامبرانی که پیش از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بودند، مبعوث به تصریح بودند (اگر بر نبوت نبی از ناحیه خداوند تصریح شده باشد و امت آن نبی ایشان را تکذیب کنند مشمول عذاب خداوند خواهند شد اما اگر بر تعریض نبوت نبی ابراز شده باشد با تکذیب امت، عذاب بر آنها نازل نمی‌شود) و چون یکی از آن‌ها را تکذیب می‌کردند، خدای متعال بر آن قوم تکذیب‌کننده عذاب می‌فرستاد؛ در حالی که پیامبر ما مبعوث به تعریض است. از همین رو در عهد نبوت ایشان (حتی با تکذیب ایشان)، عذابی بر مخالفان و معاندانش نازل نشد (هدایت، ج ۷، ص ۳۱۳).

در دنیای امروز که فساد و تباهی و ظلم و بیدادگری از در و دیوارش می‌بارد، آتش جنگ‌ها در هر سو شعله‌ور است، و چنگال زورمندان بیدادگر، حلقوم مستضعفان مظلوم را می‌فشارد؛ در دنیایی که جهل و فساد اخلاق و خیانت و ظلم و استبداد و تبعیض، هزار گونه نابسامانی آفریده، مفهوم «رحمة للعالمین» بودن پیامبر، از هر زمانی آشکارتر است. چه رحمتی از این والاتر که برنامه‌های آورده که عمل بدان، نقطه‌ی پایانی بر همه‌ی این ناکامی‌ها و بدبختی‌ها و سیاه‌روزی‌هاست؟ آری، او و دستورهایش، برنامه و اخلاقش، همه رحمت است؛ رحمتی برای همگان که فرجام تداومش حکومت صالحان مؤمن بر تمام معموره‌ی زمین خواهد بود (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۵۲۷).

#### توحید؛ منشأ همه‌ی معارف

مهم‌ترین مظهر رحمت و محکم‌ترین پایه و اساس آن، موضوع توحید و جلوه‌های آن است. در این راستا باید به این سه نکته بنیادی توجه کرد:

۱. پایه‌ی اصلی رحمت، توحید است، و ما هر چه بیشتر در آن بیندیشیم، وجود این رابطه‌ی نیرومند را روشن‌تر حس می‌کنیم؛ توحید در اعتقاد، توحید در عمل، توحید در کلمه، توحید صفوف، توحید در قانون، و در همه چیز.

۲. آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی شد، جز توحید و معارف فرعی آن نبود و نیست؛ چه معارف عقیدتی و چه اخلاقی و عملی. خلاصه، هر چه به ایشان وحی شد، همه از فروع دین توحید است. پس توحید، تنها يك اصل از اصول دین نیست؛ بلکه همچون رشته‌ی محکمی‌ست که دانه‌های يك تسبیح را به هم پیوند می‌دهد. عبارت صحیح‌تر این‌که توحید، روحی دمیده‌شده در کالبد دین است.

۳. مشکل اصلی تمام جوامع و ملل، آلودگی به شرك در اشکال مختلف است. مشکل اصلی بشر، بیرون آمدن از شرك و مظاهر آن، و بالا زدن آستین برای شکست بت‌هاست؛ نه فقط بت‌های سنگی و چوبی، که هر نوع بتی؛ به ویژه طاغوت‌های انسانی (نمونه، ج ۱۳، ص ۵۲۸). /

#### ۱۰۷-۱۰۸. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای تمام عالمیان رحمت است

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای تمام بشر رحمت است: برای مؤمن، در دنیا و آخرت رحمت است؛ و برای کافر در دنیا که از بلاها و مسخ‌ها و هلاکت‌ها معاف شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چگونه برای همه‌ی اهل دنیا رحمت است؟ بدین نحو که دینی آورده که تدین به آن، سعادت اهل دنیا و آخرت همه را تأمین می‌کند. آری، آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم رحمت برای اهل دنیاست؛ به سبب آثار حسنه‌ای که قیام او به دعوت حق در مجتمعات بشری داشته است. اگر وضع زندگی بشر پیش از بعثت آن جناب را در نظر بگیریم و با وضع پس از آن مقایسه کنیم، این آثار کاملاً روشن می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۴۶۷). برخی می‌گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدین علت برای کافر نعمت است که او را به ایمان و ثواب دائم هدایت کرده است؛ اگرچه او هدایت نپذیرد؛ مثل این‌که برای گرسنه‌ای غذا بیاورند و او نخورد. پس اگر گروهی از آن استفاده کردند و گروهی نکردند، این به خودشان مربوط است و اثری بر عمومی بودن رحمت نمی‌گذارد. این درست مانند آن است که بیمارستان مجهزی برای درمان همه‌ی دردها با پزشکان ماهر و انواع داروها تأسیس کنند و درهای آن را به روی همه‌ی مردم بدون هیچ تفاوتی بگشایند. آیا این وسیله، برای همه‌ی افراد آن اجتماع رحمت نیست؟ در این حال اگر بعضی از بیماران لجوج از قبول این فیض عام امتناع کنند، عمومی بودن آن خللی نخواهد یافت. پس فاعلیت فاعل همواره برقرار است؛ بلکه این قابلیت قابل است که گاهی دچار نقص می‌شود.

در روایت (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۱۷۴) آمده است که چون این آیه نازل شد، پیامبر به جبرئیل فرمودند: آیا از این رحمت به تو رسیده است؟ گفت: آری. من از عاقبت کار می‌ترسیدم. به تو ایمان آوردم و خدا مرا ستود و فرمود: «صاحب نیرو است و نزد (خداوند) صاحب عرش مقامی دارد» (تکویر/۲۰). همچنین ایشان فرموده‌اند: «من رحمتی هستم که از جانب خدا هدیه شده‌ام.» (الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۴۳).

#### اسلام؛ دین رحمت و رأفت

یکی از زنداقه از حضرت علی رضی الله عنه پرسید با این‌که خداوند خطاب به پیغمبرش فرموده که «ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم»، کسانی را می‌بینی که همچنان کافر مانده‌اند و تا این زمان هم کافرند. اگر پیامبر، رحمت بر عالمیان بود، اینان هدایت می‌یافتند تا در قیامت گرفتار عذاب آتش نشوند. امام رضی الله عنه پاسخ داد: «خداوند، تبارک و تعالی، از این بی‌نیاز است. پیامبران پیشین، به تصریح مبعوث شده بودند و نه به تعریض؛ ولی رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به تعریض مبعوث شد.» (نورالنفلیین، ج ۳، ص ۴۶۵-۴۶۶). توضیح این‌که اگر بر نبوت نبی از ناحیه‌ی خداوند تصریح شده باشد و امت آن نبی ایشان





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ  
 ① يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلَّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ  
 وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَى  
 وَمَاهُم بِسُكَرَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ② وَمَنْ  
 النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ  
 مَرِيدٍ ③ كَتَبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ  
 إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ④ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ  
 مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ  
 عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ  
 وَنُقَرِّرُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ  
 طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ  
 مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ  
 عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا  
 الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيحٍ ⑤

به نام خداوند بخشندهی مهربان  
 ای مردم، خود را از (خشم) پروردگارتان  
 حفظ کنید؛ زیرا زلزلهی قیامت، رویدادی  
 سهمگین است. ۱ (سرانجام) آن را خواهید  
 دید؛ در حالی که در آن روز، هر زن شیردهی  
 با ترس و وحشت از فرزند شیرخوارش  
 غافل می‌شود، و هر زن بارداری، جنینش  
 را سقط می‌کند، و مردم را مست می‌بینی؛  
 در حالی که مست نیستند؛ بلکه عذاب  
 خدا شدید است. ۲ در میان مردم، کسی  
 هست که بدون هیچ دانشی، درباره‌ی  
 خدا بحث و جدل می‌کند و از هر  
 شیطان (صفت) بی‌خیر و سرکشی پیروی  
 می‌کند. ۳ برای شیطان مقرر شده که هر  
 کس او را سرپرست خود بگیرد، او گمراهش  
 می‌کند و او را به سوی عذاب آتش شعله‌ور  
 راه‌نمایی می‌کند و به آن می‌رساند. ۴ ای  
 مردم، اگر در زنده کردن (مردگان) شک دارید،  
 (به این واقعیت توجه کنید که) ما شما

را از خاکی (ناچیز)، سپس از نطفه‌ای (بی‌ارزش)، آنگاه از لخته‌ای خون، و پس از آن، از چیزی شبیه گوشت  
 جویده‌شده که (قسمتی از آن) شکل یافته و (بخشی دیگر هنوز) شکل نیافته است، (آفریدیم). (به این  
 مراحل اشاره کردیم) تا برایتان روشن کنیم (که زنده کردن مردگان برایمان آسان است). (بدین ترتیب)، تا زمانی  
 معین، آنچه را که بخواهیم، در رحم‌ها نگه می‌داریم. سپس شما را به صورت کودکی بیرون می‌آوریم. آنگاه  
 (شما را پرورش می‌دهیم) تا به کمال رشد عقلی و جسمی‌تان برسید. و جان برخی از شما، (در جوانی) گرفته  
 می‌شود، و بعضی از شما را به پست‌ترین مرحله‌ی عمر (و اوج ناتوانی) می‌رسانیم؛ به طوری که سرانجام  
 پس از دانشی (فراوان)، هیچ چیز ندانند. و (نمونه‌ی دیگر برای اثبات معاد، این‌که تو) زمین را خشک و مرده  
 می‌بینی، و هنگامی که آب را بر آن فرو می‌فرستیم، به جنبش درمی‌آید و (هنگام رویش، خاک روی گیاهان)  
 بالا می‌آید و از هر گونه (رویدنی) بهجت‌زا می‌رویاند. ۵

القمی، ج ۲، ص ۷۸). البته این مستی، از شراب نیست؛ بلکه شدت عذاب خداست که ایشان را به آن حالت افکنده؛ همچنان که خدای عز و جل فرموده است: «(آری)، مجازات او، دردناک و شدید است.» (هود/۱۰۲).

**نکته:** در زلزله‌های دنیا و حوادث وحشتناک دیگر نیز گاهی این پدیده‌ها دیده شده است؛ یعنی مادران، کودکان خود را از یاد می‌برند و بارداران، جنین خود را ساقط می‌کنند و بعضی همچون افراد مست از خود بی‌خود می‌شوند؛ ولی جنبه‌ی فراگیر و همگانی ندارد؛ اما زلزله‌ی رستاخیز چنان است که همه‌ی مردم با مشاهده‌ی آن به این حالات گرفتار می‌شوند.

#### زمان حادث شدن این صحنه‌ها

از ظاهر آیات شریف برمی‌آید که این زلزله، پیش از نفخه‌ی اولی و دومی صور اتفاق می‌افتد که خدا از آن در آیه‌ی «و در صور دمیده می‌شود؛ پس همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌اند، می‌میرند؛ مگر کسانی که خدا بخواهد. سپس بار دیگر در صور دمیده می‌شود. ناگهان همگی به پا می‌خیزند و در انتظار (حساب و جزا) می‌مانند.» (زمر/۶۸) خبر داده است؛ چون آیه‌ی شریف، مردم را در حال عادی نمایش داده که ناگهان بی‌مقدمه زلزله‌ی ساعت رخ می‌نماید و حال ایشان را چنان دگرگون می‌کند که آیه شرح داده است. این صحنه، قبل از نفخه‌ی اولی‌ست که مردم با آن می‌میرند، و بعد از نفخه‌ی اول و قبل از نفخه‌ی دوم نیست؛ چون پیش از نفخه‌ی دوم، زنده‌ای بر روی زمین وجود ندارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۴۷۹).

**نکته:** برخی دیگر از مفسران می‌گویند که این آیات ممکن است اشاره به پایان جهان باشد که مقدمه‌ی رستاخیز است. در این صورت، عبارات «زنان باردار» یا «کودکان شیرخوار»، مفهوم اصلی خود را خواهد داشت. این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به زلزله‌ی روز قیامت باشد. در این صورت، جمله‌های مذکور، جنبه‌ی مثالی پیدا می‌کنند؛ یعنی صحنه چنان وحشتناک است که اگر زنان بارداری وجود داشته باشند، همگی سقط جنین می‌کنند، و اگر کودکان شیرخواری باشند، مادران، آن‌ها را به کلی فراموش خواهند کرد (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۸) / ب

#### ۲-۱. قیامت؛ صحنه‌ای هولناک

خطاب آیات شریف، شامل جمیع مردم می‌شود؛ کافر و مؤمن، مرد و زن، حاضر و غایب، و موجودین عصر نزول آیه و آن‌هایی که بعداً به وجود می‌آیند؛ چون همه در نوع انسانیت مشترک‌اند. خداوند، مردم را امر کرده که از پروردگارشان بپرهیزند. این یعنی: کافر بپرهیزد و ایمان آورد؛ و مؤمن بپرهیزد و از کیفر مخالفت با آنچه خداوند در فروع دین امر یا از آن نهی کرده است، اندیشه کند؛ چراکه زلزله‌ی قیامت، امر عظیمی‌ست. بنابراین، زبان دعوت در این آیات، زبان انذار و تهدید است.

وقتی این آیات شریف نازل شد، رسول خدا ﷺ در سفر بود. پس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: هیچ می‌دانید این روز چه روزی‌ست؟ گفتند: خدا و رسولش دانترند. فرمود: روزی‌ست که خدا به بنی‌آدم می‌فرماید: برخیز؛ برخاست آتش. می‌گویند: پروردگارا، برخاست آتش یعنی چه؟ می‌فرماید: از هر هزار نفر، نهصدونودون نفر به سوی آتش، و یک نفر به سوی بهشت روانه خواهد شد. پس مسلمانان به گریه افتادند (و گفتند: پس چه کسی نجات خواهد یافت؟). حضرت فرمود: (با یکدیگر) دوستی کنید و به صلاح آید؛ چون هیچ نبوی نبوده مگر آن‌که قبل از آن جاهلیتی بوده. آتش، هر چه از جاهلیت (گناه‌کاران) گرفت که گرفت. اگر کامل نشد، از منافقین می‌گیرد. مثل شما (و آنان)، چون رنگ مخالفی در بازوی حیوان یا خالی بر پهلوی شتر است. آنگاه فرمود: من امیدوارم که شما یک‌چهارم اهل بهشت باشید. پس یاران تکبیر گفتند: سپس فرمود: من امیدوارم که شما یک‌سوم اهل بهشت باشید. باز تکبیر گفتند: آن‌گاه فرمود: من خیلی امیدوارم که شما نصف اهل بهشت باشید. باز تکبیر گفتند (الدرا المنثور، ج ۴، ص ۳۴۳).

#### چند تصویر از قیامت

خداوند برای انذار مردم از قیامت، چند صحنه را بازنمایی می‌کند:

۱. شدت وحشت زلزله‌ی رستاخیز چنان زیاد است که اگر مادری پستان در دهان کودک شیرخوارش نهاده باشد (تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۴۲)، چنان می‌ترسد که بی‌اختیار پستان از دهان فرزندش بیرون می‌کشد و فراموشش می‌کند؛ ۲. زنان باردار به سبب گذشتن بر این هول و هراس عظیم، دچار خون‌ریزی می‌شوند و جنین خود را می‌اندازند؛ ۳. انسان‌ها مست دیده می‌شوند؛ در حالی که مست نیستند. این بدان علت است که عقلشان را از دست داده و دچار دهشت و حیرت شده‌اند (تفسیر



ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٧﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ ﴿٨﴾ ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنَذِيْقُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٩﴾ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿١٠﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِن أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِن أَصَابَتْهُ فَتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿١١﴾ يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نُنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿١٢﴾ يَدْعُوا لَمَن ضَرَّهُ أَقْرَبُ مَن نَّفَعَهُ لِبَيْسٍ الْمَوْلَىٰ وَلِبَيْسِ الْعَشِيرِ ﴿١٣﴾ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿١٤﴾ مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ ﴿١٥﴾

(بیان) آن (چه گفته شد)، از آن روست که فقط خدا حق است، و این که او مردگان را زنده می کند، و او بر هر کاری تواناست. ۶ و این که قیامت خواهد آمد، هیچ شکی در آن نیست، و این که خدا کسانی را که در گورها هستند، برمی انگیزد. ۷ در میان مردم، کسی هست که بدون داشتن هیچ نوع آگاهی (از دلایل عقلانی) و رهنمود (الهی) و کتابی روشنگر (و آسمانی)، درباره ی خدا بحث و جدل می کند؛ ۸ (آن هم) با تکبر؛ تا (مردم را) از راه خدا گمراه کند. او در دنیا، رسوایی (بزرگی) دارد، و روز قیامت، عذاب آتش سوزان را به او می چشانیم. ۹ این (عذاب) به سبب آن چیزی است که (از دنیا) پیش فرستاده ای، و (برای) این که (اگر این مجازات نبود، ظلم بزرگی صورت می گرفت، و) خدا به هیچ وجه به بندگان (خود) ظلم نمی کند. ۱۰ (و نیز) در میان مردم، کسی هست که خدا را بر حاشیه ای (از منافع خویش) می پرستد؛

بدین صورت که اگر خوبی و خیری به او برسد، به سبب آن آرامش پیدا می کند؛ ولی اگر بدی و گرفتاری ای به او برسد، (از دین خود) باز می گردد. دنیا و آخرت خود را تباه کرد و از دست داد. (آری؛) حقیقتاً زیان آشکار، همین است. ۱۱ به جای خدا، چیزی را می پرستد که نه ضرری به او می رساند و نه سودی برایش دارد. (آری؛) یقیناً گمراهی دور و دراز، همین است. ۱۲ چیزی را می پرستد که بی شک زیان او از سودش (به وی) نزدیک تر است. به راستی چه یاور بدیست، و حقیقتاً چه معاشر بدیست! ۱۳ خداوند، کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، در بهشت هایی وارد می کند که از زیر (درختان) آن، نهرها جاری است؛ زیرا خدا آنچه را که بخواهد، می کند. ۱۴ کسی که گمان قوی دارد که خدا، پیامبر را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد، طنابی را تا سقف (خانه اش) بکشد، و آنگاه خود را حلق آویز کند و بنگرد که آیا نقشه اش واقعاً خشمش را از بین برده است. ۱۵

## ۱۱-۱۳. تدبیری در خدمت دنیا

عده‌ای از انسان‌ها، خداوند را «علی حرف» پرستش می‌کنند. حرف هر چیز، طرف آن است (مفردات، ص ۲۲۸)، و تعبیر «عبودیت علی حرف»، بر این معانی مختلف گرفته شده است: ۱- کسانی که خدای سبحان را می‌پرستند؛ اما یک‌جهتی؛ نه از هر جهت. به تعبیری دیگر، به یک فرض می‌پرستند، و آن فرض، در صورتی‌ست که پرستش او برایشان خیر دنیا داشته باشد؛ ۲- کسانی که ایمان آن‌ها بیشتر بر زبانشان است و در قلبشان جز نور ضعیف بسیار کم‌رنگی از ایمان نتابیده است؛ ۳- کسانی که در متن ایمان و اسلام قرار ندارند؛ بلکه در کنار و لبه‌ی آن‌اند؛ زیرا یکی از معانی «حرف»، لبه‌ی کوه و کناره‌ی اشیاء است، و می‌دانیم که کسانی که در لبه‌ی چیزی قرار گرفته‌اند، مستقر و پایرجا نیستند و با تکان مختصری، از مسیر خارج می‌شوند. حال افراد ضعیف‌الایمان چنین است که ایمانشان با کوچک‌ترین بادی فانی می‌شود (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۳).

## اصالت سود؛ مبنای عمل دنیاپرستان

مشخص است که لازمی چنین پرستشی این است که دین را برای دنیا استخدام کنند تا اگر سودی مادی داشت، پرستش خدا را استمرار دهند و بدان دل ببندند و اطمینان یابند؛ اما اگر دچار فتنه و امتحان شدند، روی گردانند و به عقب برگردند؛ چنان‌که حتی به چپ و راست هم ننگرند و از دین خدا مرتد شوند و آن را شوم بدانند؛ یا اگر شوم هم ندانند، به امید نجات از آن آزمایش و مهلکه، از دین خدا روی بپرخانند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۴۹۴). گویی آنان دین و ایمان را وسیله‌ای برای نیل به مادیات می‌شناسند که اگر هدفشان را تأمین کرد، آن را حق می‌دانند؛ وگرنه بی‌اساس. این گروه که در عصر و زمان ما نیز شمارشان کم نیست و در هر جامعه‌ای وجود دارند، ایمانی آلوده به شرک و بت‌پرستی دارند؛ منتها بت آن‌ها، همسر، فرزند، مال، مقام، شهرت و ... آن‌هاست، و بدیهی‌ست که چنین ایمان و اعتقادی، از تار عنکبوت هم سست‌تر است!

این روش، عادت تمام ماده‌گرایان در پرستش بت‌ها نیز هست؛ یعنی اقسام بت‌ها را می‌پرستند تا به آرزوی خود برسند، یا به شفاعت آن‌ها، از شرور دنیایی رهایی و نجات یابند. اینان به دولت‌های مستکبر یا به تئوری‌های علمی متوسل و متشبث می‌شوند تا برای خود جلب و کسب سود کنند، یا مغضوب قلدران و زورگویان عالم نشوند؛ اما باید بدانند که زیان‌کار در دنیا و آخرت‌اند.

استدلال خداوند در نفی عمل دنیاپرستان تابع اصالت سود خداوند، در این آیات شریف، برای کسانی که معتقد به اصالت

سودند و همه چیز حتی دین‌داری خود را بر مبنای این عقیده سامان می‌دهند و هماهنگ می‌کنند، این استدلال قاطع را بر بستر جدل طرح می‌فرماید که اگر بپذیریم که اصالت از آن سود است و همه چیز به سود و لذت مادی ختم می‌شود، و برای همین، معیار حقانیت را دین نیز باید اقبال و ادبار از دنیا دانست، پس چرا سراغ بت‌هایی می‌روید که نه امیدی به نفعشان هست، نه ترسی از زیانشان؛ بلکه موجوداتی بی‌خاصیت و بدون هرگونه اثر در سرنوشت انسان‌ها هستند؟! البته نه تنها بی‌خاصیت‌اند، زیانشان از نفعشان نزدیک‌تر است؛ چراکه این معبودهای ساختگی، در دنیا، فکر شما را به انحطاط و پستی و خرافات سوق می‌دهند، و در آخرت، آتش سوزان را برایتان ارمغان می‌آورند؛ بلکه «این بت‌ها خود آتش‌گیره‌ها و هیزم جهنم‌اند.» (انبیاء/۹۸).

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که در آیه‌ی ۱۲ هر گونه سود و زیان بت‌ها نفی شده؛ اما آیه‌ی ۱۳ می‌گوید که زیانشان از نفعشان نزدیک‌تر است؛ آیا این دو با هم سازگارند؟ به این پرسش سه پاسخ داده‌اند:

۱. این در گفت‌وگوها معمول است که گاه موجودی را بی‌خاصیت می‌شمرند و سپس آن را منشأ زیان می‌دانند. به‌علاوه، زیانی که نفی شده، زیان آنان برای دشمنانشان است؛ زیرا آن‌ها قادر نیستند ضرری به مخالفان بزنند؛ اما زیانی که اثبات شده، زیانی قهری‌ست که دامان عابدان آن‌ها را می‌گیرد (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۶).

۲. صیغهی «افعل» در کلمه‌ی اقرب، گاهی به معنای تفضیل است؛ یعنی ما دو طرف داریم و یک طرف را مبتنی بر صفتی بر دیگری ترجیح می‌دهیم. مثلاً می‌گوییم: حسین اصبر از علی است؛ یعنی هر دو صابرند؛ اما حسین صبورتر است. گاهی اما به معنای تعیین است. مثلاً می‌گوییم: یک ساعت صبر و شکیبایی در برابر گناه، بهتر از آتش دوزخ است. هرگز مفهوم این سخن این نیست که آتش دوزخ خوب است؛ ولی صبر و شکیبایی از آن بهتر است؛ بلکه آتش دوزخ، هیچ خوب نیست (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۱۹۰).

۳. هر يك از این دو آیه، به گروهی از بت‌ها اشاره می‌کند: آیه‌ی نخست، بت‌های سنگی و چوبی بی‌جان را می‌گوید، و آیه‌ی دوم، طاغوت‌ها و انسان‌های بت‌گونه را. گروه یکم، نه سودی دارند و نه زیانی؛ بلکه کاملاً بی‌خاصیت‌اند؛ ولی گروه دوم، یعنی «اُمّه‌ی ضلال»، زیان دارند و خیری در آن‌ها نیست، و به فرض که خیر اندکی داشته باشند، زیانشان بسیار بیشتر است (مفاتیح‌الغیب، ج ۲۳، ص ۲۰۹). /ب



(آری،) همانند آن (آیاتی که در گذشته نازل کردیم، در آینده نیز) آن را به صورت آیاتی روشن نازل می‌کنیم، و (حقیقت) این (است) که خداوند هر کس را که بخواهد، هدایت می‌کند. ۱۶ آنان که (به پیامبر اسلام) ایمان آوردند و (همچنین) یهودیان و صابئان و مسیحیان و زرتشتیان و مشرکان (بدانند که) خداوند در روز قیامت میان‌شان داوری خواهد کرد؛ زیرا خدا بر همه چیز گواه است. ۱۷ آیا توجه نکردی کسانی که در آسمان‌ها، و کسانی که در زمین هستند، و (نیز) خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم، بر خدا سجده می‌کنند، و عذاب (الهی) بر بسیاری (دیگر) از مردم (به سبب گناهان‌شان) واجب شده است؟ (آری،) کسی را که خدا خوار کند، (دیگر) هیچ کسی نیست که او را گرامی بدارد. خدا هر کاری را که بخواهد، می‌کند. ۱۸

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِيَ مَن يُرِيدُ ﴿١٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِغِينَ وَالنَّصْرِيَّ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمٰوٰتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿١٨﴾ هٰذَانِ حَصْمَانِ اِخْتَصِمَا فِي رِيبٍمُ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١٩﴾ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿٢٠﴾ وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِّن حَدِيدٍ ﴿٢١﴾ كَلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُجْلَوْنَ فِيهَا مِن أَسَاوِرٍ مِّن ذَهَبٍ وَأُلُوءًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٢٣﴾

این دو (گروه مؤمن و کافر)، مخالفان یکدیگر هستند که درباره‌ی مالک و صاحب‌اختیارشان با هم بحث و جدل می‌کنند. پس برای کافران، لباس‌هایی از آتش بریده شده است (و) از بالای سرشان بر آنان آب جوشان ریخته می‌شود؛ ۱۹ (به گونه‌ای) که محتویات شکم‌ها و (نیز) پوست‌هایشان با آن گداخته می‌شود. ۲۰ و برای (عذاب کردن) آنان، گرزهایی آهنین، (آماده) است. ۲۱ هر گاه بخواهند به سبب اندوهی (بی‌پایان که در آن قرار گرفته‌اند)، از آن (آتش) بیرون آیند، (با آن گرزها) به آن بازگردانده می‌شوند و (به آنان گفته می‌شود): «عذاب آتش سوزان را بچشید.» ۲۲ خداوند، کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، در بهشت‌هایی وارد می‌کند که از زیر (درختان) آن، نهرها جاری‌ست. در آنجا با دست‌بندهایی از طلا و با مروارید آراسته می‌شوند، و لباس‌شان در آنجا ابریشم است. ۲۳

عذاب مستکبران سرپیچنده از سجده برای خدا، چه خوار کردنی که کرامتی پس از آن نباشد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۵۰۸۵-۵۰۷).

### مذلت؛ نتیجه‌ی تهمرد در نظام احسن هستی

خداوند، نظام هستی را به بهترین شکل آفریده است؛ نظامی که معلول‌هایش هر یک علتی دارد، و به تعبیری دیگر، نظامی علی‌ست. انسان نیز سعادت خود را باید از درون این نظام علی استخراج کند. پس انسان اگر عالم را در مسیر علیت نظام به تسخیر در آورد و مبتنی بر آموزه‌های دینی رفتار کند، کسب سعادت کرده است؛ اما اگر خلاف طبیعت و فطرت رفتار کند و در مقابل جریان طبیعی عالم قرار گیرد، دچار مذلت و خواری در دنیا و شقاوت در آخرت خواهد شد.

خداوند، انسان را بدین چند طریق در دنیا خوار می‌کند:

۱. بنده را به خود و می‌گذارد: «آنان را به حال خود واگذار می‌کند تا در باطل غوطه‌ور باشند و سرگرم بازی شوند تا روزی را که به آن‌ها وعده داده شده است، ملاقات کنند (و نتیجه‌ی کار خود را ببینند).» (زخرف/۸۲).

۲. انسان را به مال و جاه و زخارف دنیوی آلوده می‌کند: «کسانی که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند)، تصور نکنند که اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است! ما به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند، و برای آن‌ها، عذاب خوارکننده‌ای (آماده شده) است.» (ال عمران/۱۷۸).

۳. آدمی را دچار مصایب دنیوی می‌کند: «هر مصیبتی به شما رسد، به سبب اعمالی است که کرده‌اید.» (شوری/۳۰).

۴. امت‌ها را به عذاب‌های مهلك دچار می‌کند؛ چنان‌که بر امم سابق نازل شده است: «خداوند، سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر این‌که آنان آنچه را که در خودشان است، تغییر دهند.» (عد/۱۱).

در آخرت اما تکلم نکردن خدا با انسان، سختی جان دادن، عذاب قبر، سختی عالم برزخ، احوال قیامت، عذاب جهنم و سایر عقوبت‌ها، خواری‌هایی است که شامل حال گنه‌کاران می‌شود (اطیب‌البیان، ج ۹، ص ۲۸۲). البته خداوند بر این خوار کردن قدرت مطلق دارد؛ یعنی آنچه را که هدف مشیت‌اش قرار گیرد و اراده‌اش بدان تعلق یابد، بدون وابستگی به قید و شرطی پدید می‌آورد. از این رو گروه بسیاری که با ناسپاسی به ساحت کبریایی هتک و اهانت نموده و خود را شایسته‌ی اهانت کرده، مستحق عقوبت می‌شود و در قیامت دچار حسرت روانی و عقوبت جسمانی خواهد شد (انوار درخشان، ج ۱۱، ص ۱۴۹) / ب

### ۱۸. کرامت انسانی؛ در گرو سجده در برابر قدرت مطلق الهی

انسان در مقابل خداوند دو نوع سجده دارد:

۱. **سجده‌ی تکوینی:** این که در آیه‌ی شریف، سجده را به غیر عقلا از قبیل خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها نیز نسبت داده، خود دلیل بر این است که مراد از آن، سجده‌ی تکوینی است و نه سجده‌ی تشریحی و تکلیفی. سجده‌ی تکوینی، اظهار کوچکی در مقابل عزت خداوند و تحت قهر و سلطنت اوست که بدون هیچ استثنایی شامل نوع انسان - از مؤمن و کافر و ... - هم می‌شود.

خضوع و تسلیم بقیدوشرط موجودات عالم در برابر اراده‌ی حق و قوانین آفرینش و نظام حاکم بر این جهان، شامل تمام ذرات موجودات می‌شود. حتی تمام ذرات وجود فراعنه و نمرودیان، مشمول این سجود تکوینی هستند. به گفته‌ی جمعی از محققان، تمامی ذرات جهان، دارای نوعی درک و شعورند، و به موازات آن، در عالم خود، خدا را حمد و تسبیح می‌گویند و سجود و صلات دارند (اسراء/۴۴). البته اگر این نوع درک و شعور را نپذیریم، تسلیم و خضوع آن‌ها در برابر همه‌ی نظامات هستی را به هیچ وجه نمی‌توانیم انکار کنیم (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۹).

۲. **سجده‌ی تشریحی:** در ادامه‌ی آیه، خداوند دو گروه را معرفی می‌کند: الف. گروه یکم، بسیاری از مردمانند که در مقابل خداوند سجده می‌کنند، و اگر سجده‌ی آدمی به بسیاری از آنان نسبت داده شده، دلیلی بر این است که منظور از این سجده، نوع دیگری از سجده و غیر از سجده‌ی پیش‌گفته است؛ چون اگر همان مقصود بود، تمامی افراد بشر در آن سجده شرکت داشتند؛ که ندارند. پس این نوع سجده، همان سجده‌ی تشریحی و اختیاری و به رو افتادن به زمین برای تجسم تذلل و اظهار عبودیت تکوینی و ذاتی است. سجود تشریحی، همان نهایت خضوعی است که از صاحبان عقل و شعور و درک و معرفت در برابر پروردگار تحقق می‌یابد؛ ب. گروه دوم نیز بسیاری از مردمانند که عذاب بر آنان حتمی شده است؛ کسانی که از سجده سر می‌تابند. چیزی که هست، این‌که اثر سرپیچی و خودداری از سجده که همان عذاب است، در جای خود سجده نکردن آمده است. این دلالت می‌کند که این عذاب، عین عمل آنان است که به صورت عذاب به ایشان بر می‌گردد. ثبوت عذاب برای آنان در پی سرپیچی‌شان از سجده، خواری و ذلتی است که دیگر کرامت و خیری در پس آن نخواهد بود؛ چراکه همه‌ی خیرها، و خیر همه‌اش به دست خداست (آل عمران/۲۶). در این حال اگر او خیر را از شخصی دریغ کند، دیگر کسی نمی‌تواند خیر را بدو برساند (فاطر/۲). خداوند، هر کاری بخواهد، می‌کند؛ چه



وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ  
 ﴿٢٤﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ  
 الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ  
 وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِن عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٢٥﴾  
 وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي  
 شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ  
 السُّجُودِ ﴿٢٦﴾ وَآذِنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تَوَكَّلْ رِجَالًا  
 وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾ لِيَشْهَدُوا  
 مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَةٍ عَلَى  
 مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَاكْلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا  
 الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ﴿٢٨﴾ ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا  
 نُدُورَهُمْ وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٢٩﴾ ذَلِكَ وَمَنْ  
 يُعْظِمِ حُرْمَتَ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ  
 لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا  
 الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿٣٠﴾

و به گفتار پاک راه‌نمایی و رسانده می‌شوند و به راه (خدای) شایسته‌ی ستایش راه‌نمایی و رسانده می‌شوند. ۲۴ کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا و از مسجدالحرام که (عبادت در آن را) برای افراد بومی و غیر بومی، یکسان قرار دادیم، باز می‌دارند، (مشمول عذاب دردناک ما هستند؛ زیرا) کسی که منحرفانه و از روی ستمگری، در آنجا خواستار (آزار مردم) باشد، از عذابی دردناک به او خواهیم چشاند. ۲۵ زمانی (را یاد کن) که مکان خانه‌ی (کعبه) را محلی برای بازگشت ابراهیم (و آبادسازی و عبادت در آن) قرار دادیم (و به او گفتیم): «هیچ چیز را شریک من نکن و خانه‌ی مرا برای طواف‌کنندگان و (به عبادت) ایستادگان و رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان، (از هر پلیدی مادی و معنوی) پاک کن. ۲۶ و برای (برگزاری) حج، در میان مردم ندا در ده که با پای پیاده (یا

سوار) بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری می‌رسند، نزد تو بیایند؛ ۲۷ تا در کنار منافع (مادی و معنوی) که (در این برنامه‌ی حیات‌بخش) دارند، حاضر شوند، و در روزهایی معین، (هنگام قربان کردن)، نام خدا را بر آنچه روزی‌شان کرده، یعنی چهارپایان زبان‌بسته، ببرند. پس (نام خدا را بر قربانی ببرید و) از (گوشت) آن‌ها بخورید و (از آن) به (اشخاص) بلاذیدی نیازمند غذا بدهید؛ ۲۸ آنگاه باید آلودگی‌های خود را (که در حال احرام با خود داشتند) برطرف کنند (و از احرام خارج شوند) و به نذرهای خود وفا کنند و بر (گرد) آن خانه‌ی کهن، طواف (نساء) به جا آورند.» ۲۹ (مناسک حج) این است. هرکس اموری را که نزد خدا حرمت دارد، بزرگ شمارد (و از آن بپرهیزد)، برایش نزد پروردگارش بهتر است. جز مواردی که (پیشتر) برایتان خوانده شد، (گوشت) چهارپایان (دیگر) بر شما حلال شده است. بنابراین، از چیزهای پلید که بت‌ها هستند، بپرهیزید و از سخن ناحق دوری کنید؛ ۳۰

انحراف آن‌ها از راه‌های صحیح و اعمال پاک اجرا می‌شود(تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۶۱).

**۲. الحاد و ظلم:** الحاد، انحراف است. برخی می‌گویند که مقصود، شرک است، و بعضی می‌گویند که منظور، حلال شمردن محرمات و ارتکاب گناهان است. یعنی به هر که مشرک شود و از این راه ظلم کند یا مرتکب حرام و گناه شود، عذاب دردناک می‌چشانیم(ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۲۰۳). امام صادق علیه السلام در باب معنای ظلم و الحاد فرموده است: «هر ظلمی، الحاد است؛ حتی زدن خادم بی‌گناه هم الحاد است.»(فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۷). همچنین فرموده است که هر ظلمی که شخص در مکه مرتکب شود، چه ظلم به نفس و چه ظلم به غیر، من آن را الحاد می‌دانم. برای همین، امام از سکونت در مکه پرهیز می‌کرد(علل‌الشرائع، ص ۴۵۵) و مردم را نیز از این‌که مجاور مکه شوند، نهی می‌فرمود.

#### آیا اراده‌ی گناه هم گناه است؟

در آیه‌ی شریف، خداوند، اراده‌ی گناه را نیز مشمول عذاب دانسته است؛ در حالی که در فن شریف فقه گفته می‌شود که اراده‌ی گناه، گناه نیست؛ ولی اراده‌ی ثواب، ثواب است. این یعنی اگر کسی حسنه‌ای را قصد کند، ولی عملی نشود، خدای سبحان به او پاداش عطا می‌کند؛ اما اگر سیئه‌ای را قصد کند، ولی وسیله‌اش فراهم نشود، خدا عفو می‌کند. البته مسئله تجزی(فرد متجری فکر می‌کند که با امر یا نهی مولى مخالفت کرده؛ در حالی که فی‌الواقع چنین نیست(القواعد والفوائد، ج ۱، ص ۱۰۷)) و حُبّ سیره(پلیدی باطن) که مسئله‌ای کلامی است، حکم خاص خودش را دارد. حکم فقهی چنین مسئله‌ای این است که اگر کسی نیت گناه کرد، بعد ترک کرد، و این ترک با توبه همراه بود، ثواب دارد، و اگر با توبه همراه نبود، چون وسیله‌اش فراهم نشده، او گناه نکرده و عقاب ندارد. بنابراین، صرف همت به معصیت، عصیان نیست.

در پاسخ باید گفت که به نظر می‌رسد که این ویژگی، مختص سرزمین مکه باشد؛ یعنی که اگر کسی اراده‌ی معصیت کند، گرفتار عذاب می‌شود؛ البته این حکم، مختص علم کلام است و نه فقه. در روایتی آمده که از امام صادق علیه السلام سؤال کردند: گاهی مثلاً باز یا شاهین شکاری در مگه پیدا می‌شود و کبوترهایی را که می‌خواهند از بالای کعبه عبور کنند، شکار می‌کند. ما با آن چه کنیم؟ حضرت فرمود: «(با این‌که گشتن حیوان در حرم ممنوع است)، این حیوانات را که مزاحم کبوترهایند، بکشید.»(علل‌الشرائع، ج ۲، ص ۴۵۳) / ب

## ۲۵. تهدید جدی بازدارندگان مؤمنان از راه خدا در حرم امن الهی

مشرکان مکه، نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نپذیرفتند و در آغاز بعثت، یعنی قبل از هجرت، مانع از گرویدن مردم به اسلام می‌شدند. همچنین مؤمنان را از داخل شدن به مسجدالحرام برای طواف کعبه و نماز خواندن در آن و سایر عبادات باز می‌داشتند. مراد از جلوگیری مؤمنان از ادای عبادات، مناسک مربوط به کعبه است. لازمه‌ی این جلوگیری نیز این بوده که نگذارند کسی هم از خارج وارد مکه شود؛ در حالی که مردم، مالک عبادت در مسجد الحرام‌اند و نه مالک ملک مسجدالحرام. پس عبادت مردم در مسجدالحرام، حق آنان است، و جلوگیری از این کار، تعدی به حق و الحاد به ظلم است. البته اهل مکه و خارجی‌هایی که داخل آن می‌شوند، در ادای این حق برابرند. بنابراین، خداوند، بازدارندگان از راه خود را چنین تهدید می‌فرماید: «کسانی که کافر شدند و همواره مردم را از راه خدا که همان دین اسلام است، باز می‌دارند و جلوی مؤمنان را از ورود به مسجدالحرام که ما آن را معبدی برای مردم قرار دادیم که عاکف و بادی در آن برابرند، می‌گیرند و با مردم با الحاد و ظلم مواجه می‌شوند، عذابی دردناک به آنان می‌چشانیم.»(ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۵۱۷-۵۱۸).

گفته‌اند که این آیه در باره‌ی قریش نازل شده که از ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مکه جلوگیری کردند. مقصود از «عاکف»، اهل مکه، و مقصود از «بادی»، کسی‌ست که از خارج می‌آید. این در حالی بود که هیچ‌کس حق نداشت دیگری را از دخول در حرم و منزل کردن در آن منع کند(تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۳). شاید از همین جهت باشد که امام صادق علیه السلام فرموده است که هیچ‌یک از خانه‌های مردم مکه، در نداشت. اولین کسی که برای خانه خود دو لنگه در گذاشت، معاویه بن ابی‌سفیان بود؛ در حالی که برای احدی سزاوار نبود که حاجی را از ورود به خانه‌ها و منزل‌های مکه جلوگیری کند(تهذیب، ج ۵، ص ۴۲۰).

امام علی علیه السلام به «قثم بن عباس»، فرماندار مکه، چنین نگاشته است: «به مردم مکه دستور ده که از کسانی که در این شهر سکنی می‌کنند، اجاره‌بها نگیرند؛ زیرا خداوند می‌فرماید: در این سرزمین، کسانی که مقیم‌اند یا از بیرون می‌آیند، یکسان‌اند.»(نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۶۷).

عبارات مهمی اما در این آیه‌ی شریف وجود دارد که باید

تبیین شود:

۱. صد عن سبیل الله : به هر گونه تلاش و کوشش برای جلوگیری مردم از ایمان و اعمال صالح گفته می‌شود و تمام برنامه‌های تبلیغاتی و عملی که در جهت تخریب اعتقادات و



حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ مِنَ  
السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ  
﴿٢١﴾ ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعْبَةَ اللَّهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ  
﴿٢٢﴾ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ  
الْعَتِيقِ ﴿٢٣﴾ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ  
عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ قَالَهُمْ اللَّهُ وَاحِدٌ  
فَلَهُ اسْلَمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ﴿٢٤﴾ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّت  
قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا  
رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٢٥﴾ وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعْبَتِ اللَّهِ  
لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ  
جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا  
لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٢٦﴾ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا  
وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا  
اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْنَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٧﴾ إِنَّ اللَّهَ  
يُذْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ﴿٢٨﴾

در حالی که (از هر معبود باطل) به سمت  
حق مایل شده‌اید (و عبادت‌تان را) برای خدا  
(خالص کرده‌اید) و به او شرک نمی‌ورزید.  
هر کس به خدا شرک ورزد، چنان است که  
گویی از آسمان سقوط کرده است و پرندگان  
(شکاری)، او را می‌ربایند؛ یا باد، او را به  
جایی دور پرتاب می‌کند. ۳۱ (حکم خدا)  
این است. هر کس آداب و مناسک (دین)  
خدا (و قربان کردن شترها) را بزرگ شمارد،  
این (کار)، برگرفته از تقوای دل‌هاست.  
۳۲ شما در آن (قربان)‌ها، تا زمانی معین،  
سودهایی (بسیار) دارید؛ سپس مکانی که  
(ذبیح) آن (در آن جا) واجب می‌شود، در  
کنار خانه‌ی کهن (یعنی کعبه) است. ۳۳  
برای هر امتی، عبادتی (ویژه) قرار دادیم  
(که قربان کردن یکی از آنهاست) تا نام خدا  
را بر آنچه روزی‌شان کرده، یعنی چهارپایان  
زبان‌بسته، ببرند. پس خدای شما، خدایی  
یگانه است. بنابراین صرفاً تسلیم او شوید،  
و به افراد فروتن بشارت ده؛ ۳۴ هم‌آنان که

چون از خدا یاد شود، دل‌هایشان به هراس می‌افتد و در برابر مشکلاتی که به آنان می‌رسد، صبر می‌کنند و نماز  
را کامل و بدون نقص به جای می‌آورند و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند. ۳۵ (قربان کردن) شتران  
را از جمله‌ی آداب و مناسک (دین) خدا برای شما قرار دادیم. شما در آن‌ها منافی دارید. پس در حالی که  
ایستاده‌اند، نام خدا را بر آن‌ها یاد کنید، و هنگامی که به خاک افتادند، از (گوشت) آن‌ها بخورید، و (از آن)  
به (نیازمندان) قانع و (فقیران) درخواست‌کننده غذا بدهید. بدین‌سان، آنان را در جهت منافع (و کمال) شما،  
رام و مسخر کردیم؛ باشد که شکرگزاری کنید. ۳۶ گوشت و خون آن‌ها، به خدا نخواهد رسید؛ ولی تقوای شما  
به او می‌رسد. بدین‌سان، آنان را در جهت منافع (و کمال) شما رام و مسخر کرد تا خدا را به پاس این‌که شما  
را هدایت کرده، بزرگ شمارید. (آری،) به نیکوکاران بشارت ده. ۳۷ خداوند مؤمنان را (از شر کافران) حفظ  
می‌کند؛ زیرا خدا هیچ خیانت‌کار ناسپاسی را دوست ندارد. ۳۸

## تعظیم شعایر الهی؛ نشانه‌ی تقوا

تعظیم، جزء عناوین قصیدیه یعنی نیازمند نیت الهیست؛ اما بسیار می‌شود که افراد متظاهر یا منافق، به تعظیم شعایر متظاهر می‌کنند؛ ولی چون کارشان از تقوای قلب سرچشمه نمی‌گیرد، بی‌ارزش است. تعظیم و بزرگداشت حقیقی، از آن کسانیست که تقوای دل دارند. می‌دانیم که کانون تقوی و روح پرهیزگاری و احساس مسئولیت در برابر فرمان‌های الهی، قلب و روح آدمیست، و تقوی از همان‌جا به جسم سرایت می‌کند. پس می‌توان گفت که احترام و بزرگداشت شعایر الهی، از نشانه‌های تقوای دل است (تفسیر نمونه، ج ۱۴، صص ۹۸-۹۷). در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که به سینه‌ی مبارک خود اشاره کرد و فرمود: «حقیقت تقوی، اینجاست.» (تفسیر قرطبی، جلد ۷، ص ۴۴۸).

حقیقت تقوی و احتراز و اجتناب از غضب خدای متعال و ورع از محارم او، امری معنوی و قائم به دل است که همان قلب است. پس تقوی، قائم به اعمال یعنی حرکات و سکنات بدنی نیست؛ چون حرکات و سکنات، در اطاعت و معصیت، مشترک است. مثلاً دست زدن و لمس کردن بدن جنس مخالف در نکاح یا زنا، همچنین بی‌جان کردن در جنایت یا فحاص، نیز نماز برای خدا یا ریا، و امثال این‌ها، از نظر اسکلت ظاهری یکیست. پس اگر یکی حلال و دیگری حرام، یکی زشت و دیگری معروف است، به سبب همان امر معنوی درونی و تقوای قلبیست و نه خود عمل و نه عناوینی که از افعال انتزاع می‌شود؛ مانند احسان و اطاعت و امثال آن (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۵۲۸).

البته عبارات پیشین نباید این توهم را ایجاد کند که ظاهر و قالب فعل - یا به تعبیر رساتر، شریعت - بی‌ارزش است و صرف این‌که دل پاک باشد، کفایت می‌کند. نه، عملی پاک و الهیست که هم دارای حسن فاعلی باشد و هم حسن فعلی. یعنی هم به نیت خدایی نیاز است و هم به تطابق فعل و عمل انسان با آنچه شریعت اسلام تجویز، تأیید و تأکید کرده است. البته نیت پاک و عمل صالح، هر یک دیگری را رشد می‌دهد و رفعت می‌بخشد، و هر دو به سوی پروردگار صعود می‌کنند (فاطر/۱۰). /ب

## ۳۲. مفهوم‌شناسی شعایر الهی

«شعایر»، به معنی علامت‌ها و نشانه‌هاست. بنابراین، شعائرالله، نشانه‌های پروردگار است که بر بزرگی و عظمت او گواهی می‌دهد (تفسیر هدایت، ج ۸، ص ۶۰) و شامل سرفصل‌های آیین الهی و برنامه‌های کلی و آنچه در نخستین برخورد با این آیین، چشم را می‌نوازد، و از جمله مناسک حج، می‌شود که انسان را به یاد خدا می‌اندازد.

گرچه بدون شك مناسک حج از جمله شعایر مقصود این آیه است، به ویژه موضوع «قربان» که در آیه‌ی ۳۶ همین سوره به‌صراحت جزء شعایر محسوب شده، روشن است که عمومیت مفهوم آیه نسبت به تمام شعایر اسلامی به قوت خود باقیست و هیچ‌گونه دلیلی بر تخصیص آن به قربان یا همه‌ی مناسک حج وجود ندارد. کوتاه‌سخن این‌که تمام آنچه در برنامه‌های دینی وارد شده و انسان را به یاد خدا و عظمت آیین او می‌اندازد، شعایر الهیست، و بزرگداشت آن‌ها، نشانه‌ی تقوای دل‌هاست. منظور از بزرگداشت نیز بزرگ بودن قربانی از نظر حجم یا قیمت یا ... نیست؛ بلکه حقیقت تعظیم آن است؛ چنان‌که مقام و موقعیت این شعایر را در افکار و اذهان و ظاهر و باطن ارتقا دهند و آنچه را که درخور احترام و عظمت آن‌هاست، به جای آورند (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۹۷).

کسانی که علامت‌های دینی را احترام و تعظیم کنند، از فیض خاص خدا بهره‌مند می‌شوند. بر اساس ره‌نمود قرآنی، زائران و حاجیان و معتمران را باید محترم شمرد؛ چراکه اینان، آمین مسجدالحرام‌اند؛ یعنی قصد بیت‌الحرام و طواف و زیارت و حج و عمره دارند. خود این اشخاص هم جزء شعایر الهی‌اند. نه‌تنها مشعر و منی و زمزم و صفا، جزء شعایر خداست، حاجی و معتمر نیز جزء شعایر خداست. خداوند فرمود این‌ها، مهمان الهی‌اند؛ این‌ها را سبک شمارید و به این‌ها اهانت نکنید. هیچ فرقی بین یک حاجی با موقوف، یا بین حاجی و زمزم، یا بین حاجی و صفا نیست. حُرّمات الهی، تنها اشیای خارجی نیستند. انسان‌هایی که از قداست برخوردارند هم جزء ضیوف‌الرحمان‌اند. این‌ها هم جزء شعایر الهی‌اند. این، قدر انسان است. در روایات هم آمده است که حرمت مؤمن کمتر از حرمت کعبه نیست. پس اگر کسی آبروی مؤمنی را ببرد، مثل آن است که به کعبه اهانت کرده باشد (تفسیر ترتیبی، ذیل آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی حج).



أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِإِثْمِهِمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٤١﴾ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ۗ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا ۗ وَلَيَضْرَبَنَّ اللَّهُ مِنَ يَضْرِبُهُ إِنْ اللَّهُ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٢﴾ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ المُنْكَرِ ۗ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤٣﴾ وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ ﴿٤٤﴾ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٥﴾ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ ۗ وَكُذِّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٦﴾ فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ ﴿٤٧﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٨﴾

به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، اجازه‌ی (جهاد) داده شده است؛ زیرا مورد ستم قرار گرفته‌اند و قطعاً خدا بر یاری آنان بسیار تواناست؛ ۳۹ هم آنان که بدون هیچ علتی (توسط مشرکان) از خانه‌هایشان بیرون شدند؛ بلکه (تنها جرم‌شان) گفتن (این سخن بود): «مالک و صاحب‌اختیار ما، الله است.» اگر خدا (سرکشی) برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر دفع نمی‌کرد، قطعاً صومعه‌ها (راهبان مسیحی) و کلیساها و معابد (یهودیان) و مساجد (مسلمانان) که نام خدا در آن‌ها بسیار برده می‌شود، ویران می‌شد. بی‌شک خداوند، کسی را که یاری‌اش کند، یاری می‌کند؛ چرا که قطعاً خدا، نیرومند و شکست‌ناپذیر است؛ ۴۰ هم آنان که اگر در زمین به آنان توان و تسلط دهیم، نماز را کامل و بی‌نقص به جای می‌آورند و (از مال خود) انفاق می‌کنند (چه واجب باشد و چه مستحب) و به کار شایسته فرمان

می‌دهند و از کار ناشایست نهی می‌کنند؛ و تصمیم‌گیری در مورد فرجام همه‌ی کارها، تنها با خداست. ۴۱ اگر تو را دروغگو شمردند، (چیز جدیدی نیست)؛ قطعاً پیش از آنان، قوم نوح و عاد و ثمود (نیز پیامبران‌شان را) دروغگو شمردند؛ ۴۲ و (نیز) قوم ابراهیم و قوم لوط؛ ۴۳ و اهالی مدین. و موسی (نیز) دروغگو شمرده شد، و من به کافران مهلت دادم. آنگاه آنان را مجازات کردم. پس (بنگر که) چگونه من (وضعیت آنان را) دگرگون کردم؟ ۴۴ چه بسیار شهرهایی که (مردمش را) در حالی که ستمگر بودند، نابودشان کردیم و (هم‌اکنون) بام‌ها و دیوارهایش یکسر فرو ریخته است، و (چه بسیار) چاه‌هایی رها شده (که از بین بردیم) و (چه بسیار) کاخ‌های برافراشته و گچ‌کاری شده (که نابودشان کردیم). ۴۵ آیا در زمین سیر نکرده‌اند تا برایشان دل‌هایی ایجاد شود که به وسیله‌ی آن، (علت نابودی مشرکان را) بفهمند؛ یا گوش‌هایی (برایشان به وجود آید) که به وسیله‌ی آن، (پند افراد خیرخواه را) بشنوند. حقیقت این است که چشم‌ها (ی آنان) کور نیست؛ بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها (یشان) هست، کور است. ۴۶

## ۳۹-۴۱. دفاع؛ ضامن استمرار حیات اجتماع

دفاع از منافع حیاتی و حفظ استقامت وضع زندگی، سنتی فطری است که در میان مردم جریان دارد؛ هرچند که این سنت فطری هم به خدای متعال منتهی می‌شود. اوست که آدمی را به چنین روشی هدایت کرده؛ چون می‌بینیم که انسان را مانند سایر موجودات، به جهاز و ادوات دفاعی مجهز کرده تا به آسانی بتواند دشمن مزاحم حقیق را دفع کند. همچنین او را به فکر مجهز کرده تا با آن، وسایل دفع و سلاح‌های دفاعی بسازد تا از خودش و هر شئی از شئون زندگی‌اش که مایه‌ی حیات یا تکمیل حیات و تمامیت سعادت اوست، دفاع کند.

چیزی که هست، این‌که قتال، آخرین وسیله و روش دفاع است و وقتی به آن متوسل می‌شوند که راه‌های دیگر به نتیجه نرسیده باشد؛ مانند آخرین دوا که همان داغ کردن است. وقتی سراغ آن می‌روند که دواهای دیگر نتیجه ندهد باشد. در قتال، بشری، بعضی از اجزای بدن یا افراد اجتماع را از بین می‌برد تا بقیه نجات یابند. این سنتی است که در جوامع بشری جریان دارد؛ بلکه به انسان‌ها اختصاص ندارد و هر موجودی که به نحوی شخصیت و استقلال دارد، از این سنت پیروی می‌کند که گاه مشقتی موقت را برای راحت دائم تحمل می‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۵۴۵).

## جهاد؛ حق مسلمی فطری، طبیعی و عقلی

خداوند، در این آیات شریف، فلسفه و حکمت جهاد را تبیین می‌کند تا علت اذن و اجازه‌ی جهاد در این مورد خاص مشخص شود:

۱. حکمت ابتدایی جهاد، جهاد مظلوم در برابر ظالم و ستمگر است که حق مسلم، طبیعی، فطری و عقلی اوست که تن به ظلم ندهد، برخیزد و فریاد کند و دست به سلاح برد، ظالم را بر سر جای خود بنشانند و دست آلوده‌ی او را از حقوق خود کوتاه کند.

۲. دیگر، جهاد در برابر طاغوت‌هایی است که قصد دارند نام خدا را از دل‌ها محو کنند و معابدی را که مرکز بیداری افکار است، ویران کنند. در برابر این گروه نیز باید به پا خاست تا نتوانند یاد الهی را از خاطر‌ها محو کنند و مردم را تخدیر و بنده و برده‌ی خویش کنند.

آیا در مقابل زور سلاح می‌توان به منطق پناه برد؟ آیا می‌توان به فلسطینیان گفت که چرا شما با رژیم صهیونیستی غاصب که به هیچ منطقی پای‌بند نیست، بر سر میز مذاکره نمی‌نشینید؟ آیا غاصبانی که تمام قوانین بین‌المللی و اخطارها

و تصویب‌نامه‌های سازمان‌های جهانی که مورد اتفاق تمام ملت‌هاست، و همین‌طور تمام قوانین بشری و دینی را زیر پا گذاشته‌اند، چیزی از منطق و مذاکره می‌فهمند؟! آیا با کسانی که وجود یک معبد و مسجد را که سبب آگاهی و حرکت توده‌های مردم است، مزاحم منافع نامشروع خود می‌بینند و به هر قیمتی در هدم و محو آن می‌کوشند، می‌توان از طرق مسالمت‌آمیز وارد بحث شد؟

به هر حال، اگر ذهنیات را کنار بگذاریم و با دقت به واقعیات موجود در جوامع انسانی بنگریم، یقین خواهیم کرد که در بعضی از موارد، چاره‌ای جز توسل به سلاح و زور نداریم، و این هم از ناتوانی منطق نیست؛ بلکه نتیجه‌ی آماده نبودن جباران برای پذیرش منطق صحیح است. بدون شك هر جا منطق مؤثر افتد، حق تقدم با آن است.

## خداوند؛ یاری‌دهنده یاری‌دهندگان خود

خداوند به یاری‌دهندگان خود وعده‌ی نصرت داده است. البته این وعده نه تنها نباید سبب سستی و برداشتن بار مسئولیت از دوش شود، بلکه باید تحرك بیشتر و فعالیت دامنه‌دارتری ایجاد کند. در این صورت است که پیروزی از ناحیه‌ی خدا تضمین شده است.

خداوند به چنین مؤمنانی، وعده‌ی تمکین در زمین داده است؛ یعنی ایشان را در زمین نیرومند می‌کند؛ چنان‌که هر کاری را که می‌خواهند، بتوانند بکنند، و هیچ مانعی یا مزاحمی نتواند سد راه آنان شود.

یکی از صفات ایشان این است که اگر در زمین تمکن پیدا کنند و در انتخاب نوع زندگی خود آزاد باشند، از میان همه‌ی انواع و انحای زندگی، یک زندگی صالحانه را اختیار می‌کنند و جامعه‌ای صالح به وجود می‌آورند که در آن نماز به پا داشته و زکات داده و به امر به معروف و نهی از منکر اهتمام می‌شود (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۱۹-۱۲۲).

آیه‌ی شریف، در روایات، بر حضرت مهدی (عج) و یاران ایشان و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم تطبیق شده است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۲۱۹). امام باقر علیه السلام در همین باره فرموده است: «خداوند، شرق و غرب زمین را در سیطره‌ی حکومت آن‌ها قرار می‌دهد، آیینش را آشکار می‌کند، و به وسیله‌ی مهدی علیه السلام و یارانش، بدعت و باطل را نابود می‌کند؛ آن‌چنان که تبه‌کاران، حق را نابود کرده بودند، و چنان می‌شود که اثری از ظلم بر صفحه‌ی زمین دیده نمی‌شود؛ (چراکه) آن‌ها امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.» (نورالقلین، ج ۳، ص ۵۰۶). / ب



وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا  
عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾ وَكَانَ مِنْ قَرِيَّةٍ  
أَمَلَيْتَ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَاللَّيِّ الْمَصِيرُ ﴿٤٨﴾  
قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٤٩﴾ فَالَّذِينَ  
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾  
وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ  
﴿٥١﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى  
أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ  
ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾ لِيَجْعَلَ  
مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فَتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةَ  
قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾ وَلِيَعْلَمَ  
الَّذِينَ آوَتْوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ  
فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ  
مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَّةٍ مِنْهُ حَتَّى  
تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ ﴿٥٥﴾

از تو می خواهند که در آوردن عذاب شتاب کنی؛ حال آن که خدا خلف وعده نمی کند. و یک روز نزد پروردگارت، مانند هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمارید (، و برای او تفاوتی ندارد که شما را امروز عذاب کند یا هزاران سال دیگر). ۴۷ چه بسیار شهرهایی که به (مردم) آن‌ها، در حالی که ستمگر بودند، مهلت دادم. آنگاه آنان را مجازات کردم. (آری؛) بازگشت (همه) فقط به سوی من است. ۴۸ بگو: ای مردم، من برای شما فقط هشداردهنده‌ای آشکار هستم. ۴۹ پس کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، آمرزش و رزق و روزی عالی خواهند داشت. ۵۰ و کسانی که در (رد) آیات و نشانه‌های ما می‌کوشند، در حالی که (به خیال خود) می‌خواهند (ما را) عاجز کنند، آنان اهل آن دوزخ‌اند. ۵۱ پیش از تو، هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم، مگر آن که چون آرزوی تقویت دین خدا (را) می‌کرد، شیطان (با وسوسه‌ی مردم و

تحریک ستم‌کاران)، در (تحقق) آرزوی او (مانع) می‌افکند؛ ولی خدا آنچه را که شیطان می‌افکند، از میان می‌برد، و آنگاه خداوند آیاتش را محکم و استوار می‌کند. (آری)، خداوند، بسیار دانا و حکیم است؛ ۵۲ تا آنچه را شیطان افکنده، آزمایشی برای کسانی که در دل‌هایشان مرضی (از شک و تردید) است و (نیز) افراد سنگ‌دل قرار دهد. به راستی ستم‌کاران در مخالفت (و دشمنی) بی‌پایانی به سر می‌برند. ۵۳ و (همچنین) برای این که افرادی که به آنان دانش داده شده است، بدانند که آن (خواست‌های پیامبرشان)، حق و از جانب پروردگارت است، و بدین ترتیب، به آن ایمان آورند و دل‌هایشان با آن خاضع و آرام شود، و بی‌گمان خدا مؤمنان را به راه راست هدایت می‌کند. ۵۴ کافران در مورد قرآن، پیوسته در شگی (بزرگ) به سر می‌برند؛ تا زمانی که قیامت ناگهانی سراغ‌شان بیاید؛ یا این که روزی سراغ‌شان بیاید که فردایی (برای جبران) ندارد. ۵۵

## القائات شیطان؛ آزمون الهی

القائات شیطانی، هرچند به خود شیطان مستند است، مانند سایر آثاری که در ملک خدا قرار دارد، بدون اذن خدا اثر نمی‌کند، و به همین جهت، بدو مستند شده و اذن خداوند به شیطان برای وسوسه‌ی انسان، برخوردار از مصلحت است. برای همین، خدای سبحان در آیه‌ی شریف می‌فرماید: مصلحت القائات شیطانی، این است که عموم مردم با آن آزمایش می‌شوند، و آزمایش، خود از نوامیس عمومی الهی است که در عالم انسانی جریان دارد. چون رسیدن افراد سعید به سعادت و اشقیاء به شقاوت، محتاج این ناموس است، این دو دسته باید امتحان شوند. دسته‌ی سوم هم که منافقان بیماردل‌اند، باید به طور ویژه در این بوته قرار گیرند؛ چون رسیدن اشقیاء به کمال شقاوت خود و حرکت در مسیر کمال هدایت و شقاوت، برنامه‌ی تربیتی خداوند است که در بستر امتحان رقم می‌خورد (اسراء/۲۰).

دو گروه آزمون‌شونده، این‌ها هستند:

۱. بیماردلان (اهل شک و کفار) و سنگ‌دلان (اهل انکار و عناد): کسانی از «مرض قلب» برخوردارند که در تعقل دچار انحراف شوند؛ به این صورت که به آنچه باید اعتقاد یابند، معتقد نشوند؛ یا در عقاید حقی که هیچ شکی وجود ندارد، شک کنند. قساوت قلب نیز به معنای صلابت و غلظت و خشونت آن است که از «سنگ قاسی» یعنی سنگ سخت گرفته شده است. صلابت قلب یعنی عواطف رقیق، از قبیل خشوع و رحمت و تواضع و محبت که قلب را در ادراک معانی حق یاری می‌دهد، مرده باشد. پس قلبی مریض است که حق را خیلی زود تصور می‌کند؛ ولی خیلی دیر بدان معتقد می‌شود. قلب قسی و سخت، قلبی است که هم دیر حق را تصور می‌کند و هم دیر به آن معتقد می‌شود. به عکس، قلب مریض و قسی، وسواس‌های شیطانی را خیلی زود می‌پذیرد.

۲. آگاهان و عالمان: کسانی که علم روزی‌شان شده، با این نسخ و احکام می‌فهمند که آنچه رسول یا نبی آرزوی را می‌کردند، حق و از ناحیه‌ی پروردگار بوده؛ چون می‌بینند که القائات شیطان باطل شد. پس به آن پیغمبر یا نبی ایمان می‌آورند، و در نتیجه، دل‌هایشان در برابر او نرم و خاشع می‌شود (ترجمه‌ی

المیزان، ج ۱۴، صص ۵۵۲-۵۵۶). / ب

## ۵۲ - ۵۴. پیامبران الهی؛ معصوم از گناه و اشتباه

انبیا و رسولان الهی، از هرگونه گناه و اشتباه می‌راند؛ چراکه اگر چنین نباشند، اساس نبوت و رسالتشان زیر سؤال خواهد بود؛ چراکه بنیان نبوت (نبی، کسی است که در خواب بدو وحی می‌شود) و رسالت (رسول، کسی است که ملک وحی بر او نازل می‌شود و او ملک را می‌بیند و با او سخن می‌گوید)، دریافت وحی از خداوند است. پس اگر ایشان - معاذ الله - اهل گناه یا سهو و نسیان یا اشتباه باشند، دیگر هیچ‌یک از القائات وحیانی‌شان پذیرفتنی نخواهد بود. پس با قطع و یقین می‌توان بر ابطال افسانه‌ی «گرانیق» حکم داد: افسانه‌ای که جمعی از مخالفان اسلام برای تضعیف برنامه‌های پیامبر ﷺ و انکار عصمت ایشان ساختند؛ لکن محققان (تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۵۰)، سند حدیث و محتوای آن را مطلقاً ابطال کردند و حدیث را ساختگی و مجعول خواندند (ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱۴، صص ۱۴۱-۱۴۴). به نظر می‌رسد که تبیین درست این آیات، هم حقیقت عصمت پیامبران را روشن می‌کند و هم افسانه‌های ساختگی چون غرانیق را ابطال خواهد کرد.

## معنای القای شیطان در تمنیات رسولان الهی

برخی از مفسران، تمنی را آرزوی قلبی (المفردات، ص ۷۷۹)، و بعضی دیگر، قرائت و تلاوت معنی کرده‌اند (کشاف، ج ۳، ص ۱۶۵).

۱. معنای آیه در حالت یکم: ما هیچ پیغمبر و رسولی را قبل از تو نفرستادیم مگر این‌که هر وقت آرزویی کرد و رسیدن به محبوی را که با پیش‌رفت دینش، با مهیا شدن اسباب پیش‌رفت آن، یا ایمان آوردن مردم بدان بود، در نظر آورد، شیطان در اهداف او القای شبهه کرد و در آرزوی دست انداخت؛ بدین ترتیب که مردم را نسبت به دین او وسوسه کرد و ستم‌کاران را برضد او و دینش برانگیخت و مفسدان را فریفت، و بدین وسیله، آرزوی او را فاسد و سعی او را بی‌نتیجه کرد؛ ولی سرانجام خداوند آن دخل و تصرفات شیطانی را از بین برد و آیات خود را حاکم کرد و کوشش پیغمبر یا رسولش را به نتیجه رساند و حق را اظهار کرد.

۲. معنای آیه در حالت دوم: ما قبل از تو هیچ پیغمبر و رسولی نفرستادیم مگر این‌که وقتی چیزی از آیات خدا را خواند، شیطان، شبهه‌هایی گمراه‌کننده به دل‌های مردم افکند و ایشان را وسوسه کرد تا با آن آیات مجادله و ایمان مؤمنان را فاسد کند؛ ولی خداوند، شبهات شیطان را باطل کرد و پیغمبرش را موفق به رد آن‌ها کرد، یا آیه‌ای نازل کرد تا آن‌ها را رد کند.



أَمَلِكُمْ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ ۚ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا  
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي حَتِّ التَّعِيمِ ﴿٥٦﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا  
 وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٥٧﴾  
 وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا  
 لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ  
 الرَّازِقِينَ ﴿٥٨﴾ لِيَدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهِ ۚ وَإِنَّ  
 اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿٥٩﴾ ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ  
 مَا عُوِّبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ  
 لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿٦٠﴾ ذَلِكَ بَآيَاتِ اللَّهِ يُوَلِّجُ الَّيْلَ فِي  
 النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي الَّيْلِ ۚ وَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ  
 بَصِيرٌ ﴿٦١﴾ ذَلِكَ بَآيَاتِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ ۚ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ  
 دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ ۚ وَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٦٢﴾  
 أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ  
 مُخْضَرَّةً ۚ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿٦٣﴾ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ  
 وَمَا فِي الْأَرْضِ ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ ﴿٦٤﴾

در آن روز، فرمان‌روایی، برای خداست (و) میان‌شان داوری می‌کند. پس کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، در باغ‌هایی (از بهشت) پرنعمت هستند. ۵۶ و کسانی که کفر ورزیدند و آیات و نشانه‌های ما را دروغ پنداشتند، پس این افراد، عذابی خوارکننده خواهند داشت. ۵۷ و کسانی که در راه خدا هجرت کردند، سپس کشته شدند یا مردند، بی‌شک خداوند از روزی نیکویی برخوردارشان می‌کند؛ زیرا این خداست که بهترین روزی‌دهنده است. ۵۸ حتماً آنان را به جایگاهی که از آن خشنود خواهند بود، وارد می‌کند؛ چراکه خدا بسیار دانا و بردبار است. ۵۹ (حکم خدا) این است. هر کس متناسب با تعدی‌ای که به او شده است، (طرف خود را) مجازات کند و باز مورد ستم قرار گیرد، قطعاً خدا (با اذن جهاد) یاری‌اش می‌کند؛ زیرا خداوند بسیار باگذشت و بسیار آمرزنده است. ۶۰

این (یاری مظلوم)، از آن روست که (قانون) خدا، (چیره کردن یکی از دو چیز متضاد بر دیگری است؛ همان‌طور که) شب را در روز داخل می‌کند و روز را در شب داخل می‌کند (و تاریکی را بر روشنایی چیره می‌سازد و برعکس)، و این‌که خدا بسیار شنوا و بیناست. ۶۱ این (همه توانایی و دانایی)، از آن روست که فقط خدا حق است، و این‌که باطل حقیقی، چیزهایی است که غیر او می‌پرستند، و فقط خدا بلندمرتبه و بزرگ است. ۶۲ آیا نمی‌بینی که خدا آبی از آسمان فرو فرستاد و بدین سبب، زمین سرسبز شد؟ این بدان سبب است که خدا باریک‌بین و آگاه است. ۶۳ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط برای اوست. به راستی این خداست که بی‌نیاز و شایسته‌ی ستایش است. ۶۴

نه تشریحی (حق قانونی). بنابراین، آیه را بدین معنا گرفته‌اند که خدا مظلوم را بر ظالم پیروز می‌کند؛ در حالی که ظالمان بسیاری پس از انتقام مظلوم، دوباره ظلم خود را از سر گرفته‌اند، و خدا هم مظلوم را یاری نکرده است. پس این نظر صحیح نیست.

## ۲. علت نصرت الهی

علت نصرت الهی این است که سنت خدا بر این جریان یافته که همواره یکی از دو نفر متضاد و مزاحم را بر دیگری غلبه دهد؛ همان‌طور که همواره روز را بر شب، و شب را بر روز غلبه می‌دهد، و خدا، شنوای گفته‌ها و بینی اعمال ایشان است. پس مظلوم را که حشش از دست رفته، می‌بیند و آه و ناله‌اش را می‌شنود و او را یاری می‌کند.

تصرف در وجود مخلوقات و قوانین حاکم بر آن‌ها، در دست خداست، و خدا می‌تواند به نفع بعضی و برضد بعضی دیگر، به آنچه می‌خواهد، حکم کند. خداوند حق است؛ اما به حقیقت معنای کلمه، و غیر خدا کسی چنین حق نیست؛ مگر کسی و چیزی که خداوند با مشیتش او را حق کرده باشد. خدایانی غیر از الله، همه باطل‌اند؛ چراکه مستقلاً حقیقت ندارند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، صص ۵۶۶-۵۶۹).

## ۳. شرط نصرت الهی

خدا به کسی که در برابر ظلم سکوت کند و تن به ستم دهد و هیچ‌گونه گام مؤثری در راه دفاع از خود بر ندارد، وعده‌ی یاری نداده است. وعده‌ی الهی، مخصوص کسانی است که تمام نیروی خود را برای دفاع در برابر ظالمان و ستمگران بسیج کنند و باز هم از دشمن ستم ببینند (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۵۳).

## اصل، عدالت است؛ نه جنگ و نه صلح

مبارزه و نبرد در اسلام، حالتی اضطراری و ناگزیرانه است. اسلام، انسان را دعوت می‌کند که کسانی را که به او ستمی کرده یا بعضی از حقوق ساده‌اش را گرفته‌اند، ببخشد و عفو کند؛ اما اگر آن‌ها از حد سلب حقوق و ستمگری تجاوز کردند، آنگاه بر انسان واجب است که فریاد برآورد و رو در روی آنان بایستد. پس مبارزه و نبرد انسان، برای خود نبرد و مبارزه نیست؛ بلکه برای عدالت است، و هر وقت حق انسان را به او باز گردانند، او نیز از مبارزه باز می‌ایستد. در این صورت، و پیش از هر چیز واجب است که این مبارزه و نبرد، در راه خدا و برای خدا باشد؛ بدین معنا که هر گاه او ما را برانگیخت، برخیزیم و چون توفانی دمنده بتوفیم، و هر وقت فرمان ایستادن داد، باز ایستیم (تفسیر هدایت، ج ۸، ص ۱۱۰). /ب

## ۶۰-۶۲. نصرت الهی؛ شامل حال مظلومان فعال در میدان

خداوند در این آیات شریف می‌فرماید: هر کس به همان مقدار که به او ستم شده، مجازات کند، سپس مورد تعدی قرار گیرد، خدا او را یاری خواهد کرد. به‌راستی خداوند بخشنده و آمرزنده است.

کلمه‌ی «عقاب» به معنای مؤاخذه‌ی ناخوشایند انسان در ازای کار ناخوشایند است. این مؤاخذه را بدین مناسبت عقاب نامیده‌اند که عقیب و دنبال عمل ناخوشایند قرار دارد. در اینجا، عقاب مسلمان، در برابر عقاب مشرک، و عقاب مشرک، در برابر عقاب مسلمان قرار داده شده؛ حال آن‌که فعل مسلمان در قبال مشرک، عقاب بود؛ ولی عمل مشرک در مقابل مسلمان، عقاب نبود؛ بلکه تجاوز و تعدی بی‌مورد و نابجایی بود که مسلمان ناچار بود در برابر آن عکس‌العمل نشان دهد و عقاب کند. این بیان، نظیر «الجزاء بالجزاء» برای هماهنگ شدن کلام و تناسب مطالب است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۷، ص ۱۲). چند نکته در باب نصرت الهی شایان ذکر است:

## ۱. ماهیت نصرت الهی

با در نظر گرفتن این‌که آیه، حاوی اذن خداوند به جهاد است، به نظر می‌رسد که معنای نصرت الهی، تسلط و غلبه دادن مظلومان بر ظالمان ستمگر یاغی در جنگ است؛ گرچه شاید معنای نصرت، بر مبنای آیه‌ی «و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولی‌اش سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکند؛ چراکه او مورد حمایت است.» (اسراء/۳۳)، تشریح قانون به نفع مظلوم و برضد ظالم باشد، تا مظلوم بتواند آنچه را که بر سرش آمده، تلافی کند؛ یعنی دست کوتاه مظلوم را قدرت دهد تا دست‌درازی ظالم را تلافی کند.

بنابراین، یاری خدا این است که اجازه‌ی مقابله و معامله به مثل را به مظلوم داده و اثر زشت این معامله به مثل را محو کرده؛ چون اگر محو نکند، عقاب و آزار رساندن به خلق، اثر زشت خود را در نظام حیات می‌گذارد. چیزی که هست، این‌که خدا، در این موارد، آن اثر زشت و مبغوض را می‌پوشاند؛ چون خودش به آن اجازه داده و آن را حرام نکرده است. پس خداوند، دو اثر را بر فعل دفاع مظلوم در مقابل تعدی ظالم بار کرده است: الف. اثر قانونی که همان جواز مقابله به مثل است؛ ب. اثر وضعی که محو کردن آثار و تبعات طبیعی و قهری این مقابله به مثل است که خود ناشایست و نامطلوب است.

برخی مفسران (منهج‌الصادقین، ج ۶، ص ۱۸۷)، نصرت را به معنای نصرت تکوینی (پیروز کردن مظلوم بر ظالم) دانسته‌اند و



أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَافِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرَى فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٥﴾ وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ﴿١٦﴾ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَاذْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ ﴿١٧﴾ وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٩﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٠﴾ وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿٢١﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا يَكِنُتُ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْبِئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَُمُ النَّارُ وَعَذَابُ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَبْسُ الْمَصِيرُ ﴿٢٢﴾

آیا توجه نکردی که خدا آنچه را که در زمین است، در جهت منافع (و کمال) شما، رام و مسخر کرده است، و (نیز) کشتی‌ها را که به فرمان او در دریا حرکت می‌کنند و (اجرام) آسمان را نگه می‌دارد که مبدا به زمین فرو افتند؛ مگر به خواست و اراده‌اش؟ بی‌گمان خدا به مردم، رئوف و مهربان است. ۶۵ او کسی‌ست که شما را زنده کرد. آنگاه شما را می‌میراند و سپس (دوباره) شما را زنده می‌کند. حقیقتاً انسان بسیار ناسپاس است. ۶۶ برای هر امتی، عبادتی قرار دادیم که فقط آنان به آن عمل می‌کنند. بنابراین نباید با تو در امر (برنامه‌های عبادی اسلام) بحث و جدل کنند، و (مردم را) به سوی پروردگارت دعوت کن؛ زیرا تو بر راهی راست قرار داری (که همگان را به کمال می‌رساند). ۶۷ اگر با تو بحث و جدل کردند، بگو: خدا از کارهایتان آگاه‌تر است. ۶۸ خدا در روز قیامت، میان شما (بندگان)

در آنچه (از امر دین) اختلاف داشتید، داوری خواهد کرد. ۶۹ آیا نمی‌دانی که خدا از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، آگاه است؟ این (امور، همه) در نوشته‌ای (محفوظ) موجود است. این (آگاهی)، بر خدا آسان است. ۷۰ به جای خدا، چیزی را می‌پرستند که هیچ دلیلی در مورد آن نازل نکرده است، و چیزی را (می‌پرستند) که خودشان (نیز) هیچ آگاهی در مورد (خدا بودن) آن ندارند. (آری)، ستم‌کاران هیچ یآوری ندارند. ۷۱ هنگامی که آیات ما، در حالی که روشن و واضح است، بر آنان خوانده می‌شود، متوجه (نشانه‌های) انکار در چهره‌های کافران می‌شوی. چیزی نمانده است به افرادی که آیات ما را بر آنان می‌خوانند، حمله‌ور شوند. بگو: آیا شما را از بدتر از این (که شر می‌شمارید) آگاه کنم؟ آتش؛ که خدا آن را به کافران وعده داده است. چه فرجام

بدی‌ست! ۷۲

## ۶۷. مناسک دینی و مخالفان آن

اجرای مناسک و اعمال عبادی، همیشه و در طول تاریخ، حساسیت‌زا بوده است: برخی متعجب شده، بعضی استهزا کرده، دسته‌ای منکر شده و مخالفت نموده، و عده‌ای با عبور از شریعت و مناسک عبادی، داشتن یک دل پاک را برای نیل به سعادت کافی دانسته‌اند. گروهی، اعمال عبادی را نشانه‌ی عقب‌ماندگی می‌دانند و اقتضای مدرن شدن را عبور از این مناسک تلقی می‌کنند. جمعی نیز مناسک موجود در شریعت اسلام را مخالف آموخته‌های خود دیده و به نفی آن همت گمارده‌اند. حافظه‌ی تاریخی ما، این گزاره‌ها را فراموش نمی‌کند که بعد از گذشت قریب به ۱۴۰۰ سال، عزاداری برای امام حسین علیه السلام چه معنایی دارد؟ حجاب چه فایده‌ای به زنان می‌رساند؟ از یک انسان متمدن، روزه‌داری، اقامه‌ی نماز، اجرای مناسک حج و ... بعید است، و ...

برای پاسخگویی به این اعتراض‌ها و تمسخرها، بیان نکاتی

لازم است:

تعدد مناسک؛ عامل انکار نبوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم

مشرکان، به‌ویژه، و عموم مخالفان اسلام، منازعاتی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره‌ی مسائل و احکام تازه اسلام داشتند و نسخ و دگرگونی قسمت‌هایی از احکام شرایع پیشین را نقطه‌ی ضعیفی برای شریعت اسلام می‌پنداشتند. گویا آنان وقتی عبادات اسلامی را می‌دیدند، چون برایشان نوظهور بود - چراکه نظیر آن‌ها در شریعت‌های سابق ندیده بودند - با آن جناب منازعه می‌کردند که این نوع عبادت را از کجا آورده‌ای؟ ما چنین عبادتی را در هیچ شریعتی ندیده‌ایم؛ و اگر این قسم عبادت در شرایع نبوی بود، و به عبارت دیگر، اگر تو که آورنده‌ی این عبادت هستی، پیغمبر بودی، می‌بایست مردم خداپرست امت‌های انبیای پیشین هم آن را می‌شناختند. بنابراین، همان‌طور که گفته شد، یک وجه اعتراض به مناسک، نفی اصل نبوت، و بالتبع، نفی دین الهی‌ست.

## هر شریعت الهی، عبادت ویژه دارد

مناسک، جمع «منسک» به معنی مطلق عبادت است، و در اینجا ممکن است تمام برنامه‌های دینی و الهی را شامل شود (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۶۴). خداوند در پاسخ به اعتراضات کفار و مشرکان فرمود که هر امتی از امت‌های گذشته، عبادتی داشته‌اند که خدا را به آن شکل عبادت می‌کرده‌اند، و عبادت هیچ امتی به امت دیگر منتقل نشده است؛ چون خداوند، با هر شریعت، شرایع قبلی را نسخ می‌کرد و بهتر از آن را می‌آورد. همین‌طور، افکار امت‌های بعدی، رشدیافته‌تر از قبلی‌ها بود، و هر یک، استعداد

عبادتی کامل‌تر و بهتر از سابق را می‌یافتند. پس همیشه عبادت لاحقین با عبادت سابقین متفاوت بود. پس نزاع با پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این باره معنا ندارد؛ چراکه طریقه‌ی عبادت ایشان، شبیه به طریقه‌ی سابقین نیست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۵۷۴).

یک پاسخ به کسانی که به اختلافات درون شرایع اعتراض می‌کنند و مناسک متعدد را بهانه قرار می‌دهند تا اصل دین و نبوت را بکوبند، همان است که بیان شد؛ اما پاسخ دیگری نیز می‌توان به این اعتراض داد:

## تعبّد؛ روح دین‌داری

چرا با وجود وحدت رسالت و وحدت نبوت و وحدت قانون‌گذار که ذات پروردگار است، شرایع با یکدیگر متفاوت‌اند؛ احکامشان مختلف است و واجبات و تکالیف فردی نیز بر حسب اوضاع و احوال مکانی و زمانی و اقتصادی و دیگر چیزها تفاوت دارد؟ آیه‌ی شریف شاید این نکته را می‌رساند که بحث در باره‌ی جزئیات مناسک و مراسم عبادی سودی ندارد؛ بلکه باید در باره‌ی اصل درستی رسالت گفت‌وگو شود. زمانی که انسان بر اصل یک جریان ایمان دارد، مجادله در فروع، نشانی غلط دادن است؛ یعنی کسانی وارد مناقشه در جزئیات می‌شوند که یا مرض قلب دارند، یا دنبال نفی اصل جریان هستند.

چرا نماز به سوی کعبه باشد و به سوی مسجدالاقصی نباشد؟ چرا روزه در ماه رمضان باشد و در روز عید فطر حرام است؟ چرا اسلام، چیزهایی را که شریعت موسی نهی کرده، حرام نشمرده است؟ کافران، با امثال این چراها مجادله می‌کنند و آن‌ها را وسیله‌ی انکارهای خود قرار می‌دهند. بعضی از گروه‌های روشن‌فکرآب هم آن‌ها را ماده‌ی جدل بی‌ثمر خود قرار می‌دهند، و بدین ترتیب، فسق و کفر خود نسبت به دین را توجیه و تعلیل می‌کنند. باید بدانیم که هنگامی که عصیّت و گروه‌گرایی، بشر را از روش سالم برخورد با احکام الهی باز دارد و دلایل او نیز در ردّ اصول، موفق و کارآمد نباشد، شروع به مناقشه در جزئیات و فروعی می‌کند که نه خود بدان‌ها علمی دارد و نه کسی می‌تواند دیگری را در آن موارد جزئی اقتناع کند (تفسیر هدایت، ج ۸، صص ۱۱۹-۱۲۱).

در نهایت باید گفت که عبادات، همه دارای حکمت است؛ لکن حکمت برخی از آن‌ها بر ما پوشیده است. اکنون اگر بگوییم که ما تنها به عباداتی عمل می‌کنیم که حکمت‌شان نزد ما روشن شده و ما آن‌ها را پذیرفته‌ایم، به دین‌داری مبتنی بر تمایلات نفسانی رسیده‌ایم و نه عبودیت پروردگار. چه بسا اراده‌ی خداوند در روشن نبودن حکمت برخی عبادات نزد عقل نیز سنجش همین روح تعبّد در انسان باشد. /ب



يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ﴿٧٦﴾ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٧٧﴾ اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٧٨﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٧٩﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٨٠﴾ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٨١﴾

سُورَةُ الْحَجِّ الْمُبْتَدِئَاتِ

۱۱۸

آیاتها

ای مردم، چیز مهمی (برایتان) بازگو شده است. بنابراین به آن گوش کنید: کسانی را که شما به جای خدا می پرستید، نخواهند توانست مگسی را بیافرینند؛ هرچند (برای این کار) با هم متفق شوند، و اگر مگس چیزی از آنان برباید، نمی توانند آن را از او باز پس گیرند. آن (معبودی) که می خواهد (مگسی بیافریند)، و آن چیزی که (آفریده شدنش) خواسته می شود، (هر دو) ناتوان اند.

۷۳ خدا را چنان که سزاوار اوست، (به بزرگی و قدرت) نشناختند و توصیف نکردند. به راستی خداوند بسیار نیرومند و شکست ناپذیر است. ۷۴ خدا از میان فرشتگان و (نیز) از میان انسان ها، فرستادگانی برمی گزیند. خداوند، بسیار شنوا و بیناست. ۷۵ (همو) از آنچه پیش رو دارند و آنچه پشت سر گذاشته اند، آگاه است، و همه ی کارها تنها به خدا بازگردانده می شود.

۷۶ ای مسلمانان، رکوع به جا آورید و سجده

کنید و مالک و صاحب اختیارتان را پرستید و کار نیک بکنید تا به خواسته (های دنیا و آخرت) خود دست یابید؛ ۷۷ و آن چنان که شایسته است، برای (خشنودی) خدا تلاش کنید. او شما را برگزید و در این دین، هیچ دشواری و تنگنایی برای شما قرار نداد. (در دین شما، گشایش و آسانی قرار داد؛ مانند گشایش و آسانی) آیین پدرتان ابراهیم. خداوند در گذشته و (نیز) در این (قرآن)، شما را مسلمان نامید تا پیامبر بر (کارهای) شما گواه باشد و شما (نیز) بر (اعمال) مردم گواه باشید. بنابراین، نماز را کامل و بی نقص به جای آورید و (از مال خود) انفاق کنید (چه واجب باشد و چه مستحب) و خود را به وسیله ی (دین) خدا حفظ کنید؛ (زیرا) سرپرست شما، اوست. پس چه سرپرست خوب و چه یاور نیکویی است! ۷۸

سوره ی مؤمنون (در مگه نازل شده است)

این دَوْران بین خوف و رجا، انسان را رشد می‌دهد؛ اما نکته‌ی اساسی این است که هر فرد جامعه‌ی انسانی و اسلامی باید وسع و ظرفیت خود را برای تحقق دستورها و فرائض الهی بشناسد و به مقتضای آن عمل کند. جهاد در راه خدا، مراتبی دارد. آیا همه‌ی انسان‌ها می‌توانند به تمام مراتب آن عمل کنند؟ در جواب باید گفت که واجبات و محرمات الهی، نصابی دارد، و گرچه اولیای خاص خدا به بالاتر از آن نصاب نیز می‌توانند عمل کنند، عمل در حد نصاب، مؤمنان میانه را کفایت می‌کند. جهاد و مجاهدت با تمایلات نفسانی نیز چون همه‌ی توان و قدرت انسان را به کار می‌گیرد، عموم مردم را به سختی و مشقت می‌افکند. حق جهاد این است که شعار عبودیت داشته باشد و شائبه‌ی نفسانی و اعمال شخصی و شائبه‌ی شرک در آن نباشد. بدیهی‌ست که حقیقت این قسم مجاهدت، مراتبی بر حسب نیروی افراد و همت و فهم اشخاص دارد، و مرتبه‌ی عالی آن، در وسع بسیاری از افراد نیست؛ زیرا مسیر ظاهری و باطنی دارد و با دشواری‌هایی روبه‌روست و مخاطراتی در بر دارد که خواص بر آن‌ها احاطه دارند. چه‌بسا بیم از جهات عالی جهاد، افراد عادی را از عمل به مراتب نازل آن نیز نومید کند؛ چراکه آن را خارج از وسع و قدرت خود تلقی می‌کنند. این در صورتی‌ست که سایر افراد ممتاز، آن را عملی عادی تلقی می‌کنند. نتیجه این‌که همه‌ی افراد و پیروان مکتب الهی به مجاهدت در راه خدا خوانده شده‌اند تا هر فردی به قدر وسع و قدرت خود در این مقام بکوشد و در طریق این آزمایش دشوار، روح خود را از رذایل تهذیب کند (انوار درخشان، ج ۱۱، صص ۲۲۴-۲۲۵). البته مهم این است که انسان‌ها در شناسایی وسع خود، در این راه اهتمام ورزند. اگر مقام، مقام دفاع از دین و سرزمین است، سهم خود را مشخص کنند؛ اگر دفاع از حریم وجودی خود در مقابل هوی و هوس‌های شیطانی‌ست، جایگاه خود را تبیین کنند؛ اگر زمان دفاع در مقابل فتنه‌انگیزی برخی مسلمانان فرا رسیده که مرامشان، گسترش نفوذ بیگانگان بر بلاد اسلامی‌ست، با عمل بصیرانه‌ی خود اعلام وجود کنند، و در هیچ میدانی شانه خالی نکنند؛ بلکه به سهم و ظرفیت خود، اقدام صحیح کنند.

انسان باید بداند که جهاد، در صورتی نقش مؤثری در اصلاح اجتماعات اسلامی خواهد داشت که جامعه‌ی اسلامی از نفاق و ریا و تشتت تهی باشد، و اگر این جهاد با آثار کفر و ریا و گناهان آمیخته باشد، در اصلاح اجتماع مؤثر نخواهد بود. /ب

## ۷۸. سهم انسان در تحقق حق جهاد

کلمه‌ی «جهاد»، به معنای بذل جهد و کوشش در دفع دشمن است و بیشتر به مدافعه به وسیله‌ی جنگیدن اطلاق می‌شود؛ لیکن گاهی معنایش توسعه‌ی مجازی پیدا می‌کند؛ چنان‌که شامل دفع هر چیزی می‌شود که ممکن است شری به آدمی برساند؛ مانند شیطان که آدمی را گمراه می‌کند، و نفس اماره که آدمی را به بدی‌ها می‌خواند. پس جهاد، شامل مخالفت با وسوسه‌های شیطان و خواسته‌های نفس هم می‌شود که رسول خدا ﷺ آن را «جهاد اکبر» نامیده‌اند. ظاهراً مراد از جهاد در آیه‌ی شریف، معنای اعم باشد و همه را شامل شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۵۸۲). بنابراین، بیشتر مفسران معتقدند که در اینجا، مقصود از جهاد در راه خدا، همه‌ی کارهای نیکو و عبادت است.

### حق جهاد چیست؟

حق جهاد این است که فرد یا جامعه‌ی انسانی، کارها را با نیت خالص و صادق به انجام رساند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۷، ص ۲۶). بدون شک حق جهاد نیز معنی وسیعی دارد که از نظر کیفیت و کمیت و مکان و زمان و سایر جهات، همه را شامل می‌شود؛ اما چون مرحله‌ی «اخلاص»، سخت‌ترین مرحله در جهاد نفس است، بر آن تکیه شده است؛ چراکه نفوذ افکار و انگیزه‌های غیر الهی به قلب و اعمال انسان، چنان مخفی و باریک و پنهان است که جز بندگان خاص خدا از آن رهایی نمی‌یابند (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۸۲).

### تناسب میان حق جهاد و ظرفیت وجودی انسان‌ها

خداوند، در تمام عبادات، وسع و طاقت انسان‌ها را لحاظ کرده و در قانونی کلی فرموده است: «خداوند، هیچ‌کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌کند.» (بقره/۲۸۶). این آیه اما دو طرف دارد:

الف. طرفی که به انسان رجا و امید می‌دهد؛ یعنی ای انسان، امیدوار باش که در مقام تشریع و قانونگزاری، میزان تو در نظر بوده است؛ و در مقام بازخواست و محاسبه‌ی اعمال نیز توان تو مبنا قرار می‌گیرد.

ب. طرفی که انسان را می‌ترساند؛ یعنی ای انسان، با همه‌ی وسع خود برای اجرای فرائض الهی تلاش و مجاهده کن. پس آدمی همیشه این بیم را دارد که مبدا تکلیف خود را به تناسب تمام وسعی که خداوند به او داده است، به انجام نرسانده باشد.